

از شهر خدا تا شهر دنیا

تهیه کننده: مهدی جامی (www.Sibestaan.malakut.org)

با همکاری: مهدی خلجی (www.Blog.naqd.org)

تدوین: مسعود بُرجیان (www.Borjian.net)

صد سال تحول در حوزه قم



رشته گفتارهای از شهر خدا تا شهر دنیا عمدتاً به تحولات حوزه علمیه پس از انقلاب سال پنجاه و هفت می پردازد.

حوزه علمیه نهاد تعلیم و تربیت روحانیان است که از مشروطه به این سو، دچار دگرگونی‌های جدی شد و با انقلاب ایران به دورانی سراپا تازه گام نهاد. این رشته گفتارها در گفتارهای مقدماتی خود نگاهی دارد به آنچه حوزه علمیه تا انقلاب اسلامی از سر گذرانده است.

پژوهش درباره حوزه علمیه بسیار دشوار است. هنوز تحقیقات تاریخی گسترده‌ای درباره این نهاد منتشر نشده و بسیاری از آنچه درباره حوزه علمیه نشر یافته از منش تاریخی بی بهره است و بیشتر صبغه تبلیغی یا تبلیغاتی دارد.

شناخت حوزه علمیه می تواند پژوهشگر مسائل ایران را در دریافت گوشه‌های کم شناخته تر جامعه، سیاست و فرهنگ ایران یاری دهد. به واقع به دست دادن تبیینی جامعه‌شناختی، سیاسی یا معرفت‌شناختی از مسائل ایران، بدون داشتن تصویری بالنسبه دقیق و علمی از نهاد روحانیت، ناکام می ماند.

از شهر خدا تا شهر دنیا، نخست در صورت یک برنامه رادیویی در ۹ بخش، در سال ۲۰۰۱ میلادی، از بخش فارسی رادیو بی بی سی پخش شد. در این مجموعه که از نخستین تلاش ها برای تاریخنگاری شفاهی تحولات حوزه قم است کوشیده ایم از زبان شاهدان و دست اندرکاران و مدرسان و دانش آموختگان حوزه تأثیر انقلاب دینی ایران در حوزه علمیه را بررسی کنیم.

انتشار اینترنتی این مجموعه که اکنون هر ۹ گفتار آن در دسترس شماست کمکی است برای افزودن به منابع مکتوب در باره حوزه قم که در صد سال اخیر تأثیرات پر دامنه ای در عرصه عمومی ایران داشته و در ربع قرن گذشته به پایتخت فقهی و اندیشه سیاسی انقلاب بدل شده است.

نیم‌نگاهی به شش بخش از رشته گفتارهای "از شهر خدا تا شهر دنیا"



گفتار یکم: جنگ، تجدد و مدرسه نو

از آنجا که روحانیان در ایران، تا قرن‌ها تنها منبع آگاهی به شمار می‌رفتند، تغییر در نگرش جامعه ایران به مسئله تجدد و تحول اجتماعی، بدون تکان خوردن روحانیون ممکن نبود. در میان حوادث تاریخ ایران، جنگ‌های ایران و روس در نیمه اول قرن نوزدهم، یکی از دلایل اصلی در توجه رهبران جامعه به لزوم اخذ علوم و معارف جدید بود.

رهبران دینی از جنگ حمایت کرده بودند. بنابراین، شکست ایران از روس به دلیل برتری نظامی روس‌ها تحولی در ذهن روحانیون نیز ایجاد کرد. آنها احساس کردند باید به نوسازی نظامی ایران تن دهند. اما مقاومت آنها در برابر مدرسه نو در آغاز بسیار سخت بود.

"در تمام این چند قرن صفویه تا قاجاریه، روحانیت از لحاظ فکری و آموزشی و هنری و ذوقی، قدرت مطلقه را داشت و هیچ چیزی خارج از آنها نبود. فقط با جنگ ایران و روس که تا حد زیادی به تشویق علما انجام شد و منجر به شکست ایران و انعقاد معاهده ترکمان‌چای در سال ۱۸۲۸ گشت، وضع تغییر کرد. این جنگ به تشویق علما بود و اعلام جهاد از سوی کسانی مانند سید محمد مجاهد. وقتی شکست قطعی شد، روحیه علما تغییر کرد."



گفتار دوم: آموزش و مراجع از بروجردی تا شریعتمداری

در نگاه به تحولات حوزه علمیه قم، اگر مقام شیخ عبدالکریم حائری یزدی، پایه‌گذاری این حوزه است، مقام آیت الله بروجردی را باید پایه‌گذاری تجدد در فکر و روش تبلیغی و آموزشی در حوزه بدانیم. او که از اواسط دهه بیست شمسی تا زمان مرگ در فروردین هزار و سیصد و چهل، مقام مرجعیت را داشت، قدرتمندترین مرجع شیعه پیش از انقلاب ایران است.

آیت الله بروجردی در عصر خود رقیبی نداشت و شاید به دلیل همین زعامت، در جهان شیعه، اندیشه‌ای جهانی داشت.

آیت الله بروجردی چه در انتخاب مبلغان و نمایندگان در کشورهای مختلف و چه در پروردن شاگردان برجسته، بسیار سنجیده عمل می‌کرد و از همین رو بسیاری از آنها در زمان او و پس از او مصدر تحولاتی اساسی در فکر و روش‌های حوزه بودند. ابراهیم یزدی از نمونه دکتر مهدی حائری یاد می‌کند و نقش مسجد هامبورگ در پروردن کسانی مانند دکتر بهشتی و محمد خاتمی.



گفتار سوم: انقلاب در حوزه

با انقلاب اسلامی، حوزه علمیه، یک باره خود را با سیلی از سؤال‌های تازه و نیازهای برخاسته از مدیریت روحانیان بر جامعه روبه رو دید. ضرورت پاسخ‌گویی به این نیازها و انتظارات جدید، حوزه را در معرض تحول بزرگی قرار داد.

یکی از پیشگامان اصلاحات در روش و محتوای آموزش‌های حوزوی، آیت‌الله منتظری است. وی برای به انضباط درآوردن حوزه، معتقد به تشکیل نهادی برای مدیریت حوزه بود تا کارهای دیگر مورد نیاز را طراحی و سازمان دهد. اما جالب است که میان او و آیت‌الله خمینی در این زمینه اختلاف نظر وجود داشت؛ چرا که آیت‌الله خمینی، دست کم در امر اداره حوزه، بیشتر به حفظ شیوه‌های سنتی تمایل داشت.

اما اصلاحات چه در اداره و چه در نظام آموزشی حوزه، گریزناپذیر بود و به زودی یکی از مدل‌های اصلی در برابر آن، یعنی دانشگاه، به منبعی برای الگوگرفتن تبدیل شد. زمینه‌های اجتماعی اوائل انقلاب که در آن پیوند حوزه و دانشگاه یا روحانی و روشنفکر تبلیغ می‌شد، به این موضوع کمک کرد. در عین حال به گفته آیت‌الله بجنوردی، نظر آیت‌الله خمینی هم در این باره مساعد بود.



گفتار چهارم: مدرنیزاسیون رسانه‌ای حوزه

در جریان تحولات حوزه پس از انقلاب، فرهنگ عمومی تبلیغ دینی، که متکی بر خطابه و منبر و اساساً فرهنگ شفاهی بود، به سمت فرهنگ نوشتاری گرایش پیدا کرد. در این تحول، البته نیاز به برقراری ارتباط با مخاطبان جدید، یعنی نسل‌های جوان و تحصیل‌کرده مؤثر بود.

”به نظر من متجددترین بخش حوزه امروز، بخش مطبوعات آن است؛ به این دلیل که مطبوعات، فراورده نسل جدید است، هم نسل جدید حوزه آن را به وجود آورده و هم مخاطبان آن نسل جدید حوزه هستند و در حقیقت نسل قدیم هیچ نقشی در به وجود آوردن آن ندارد و حتی آن را هم نمی‌خواند.“

رشد آگاهی‌های تازه در حوزه علمیه، صرفاً در چارچوب مطبوعات تازه محدود نمی‌شود. این رشد در همه ابعاد نشر دیده می‌شود. در واقع، نقش ابزارهای رسانه‌ای در حوزه، روز به روز در گسترش است و در این مسیر کامپیوتر و ظرفیت‌های آن محوریت یافته است.

در عین حال، با وجود گستردگی استفاده از کامپیوتر، نرم‌افزارها و پایگاه‌های اطلاعاتی در حوزه، هنوز این امکانات در خدمت تحقیقات عالی و تحلیلی در متون دینی قرار نگرفته است.

آیا تمام این امکانات و بهره‌گیری از رسانه‌های جدید آیا توانسته است افق سستی حوزه را به افق دنیای مدرن، فرهنگ گفت و گو و اتکا بر عقلانیت نزدیک کند؟



گفتار پنجم: زنان حوزه در مرزهای مردانه

جامعه‌الزها یا مدرسه زنان طلبه در قم مدرن و در ابتدای بلوار بزرگ سالاریه قرار گرفته است. مدرسه‌ای که در نیمه دوم دهه شصت شکل گرفت و امروز آموزش دینی زنان در حوزه را اداره و کنترل می‌کند. حضور زنان در حوزه به طور عمده ناشی از تحولات بعد از انقلاب است. اما پیش از انقلاب هم معدود زنانی پیدا می‌شدند که نه تنها می‌توانستند وارد آموزش‌های حوزوی شوند بلکه به درجات بالای دینی و علمی نیز می‌رسیدند.

بیشتر زنانی که امروز وارد جامعه‌الزها می‌شوند، از وابستگان درجه اول روحانیون هستند، یا فرزند روحانی‌اند یا همسر و خواهر روحانی.

تبلیغ و تدریس مواد دینی در مدارس از عمده‌ترین مشاغل است که زنان طلبه در پیش رو دارند، ولی تحصیل دینی بیشتر آنها از پایان دوره مقدماتی یا سطح، چنان‌که حوزویان می‌گویند، فراتر نمی‌رود.

آنها با محدودیت زیادی روبرو هستند. کنترل شدیدی بر زنان طلبه و به ویژه دختران مجرد اعمال می‌شود که تا محدود ساختن رفت و آمد آنها در محیط شهری نیز پیش می‌رود.

اما محدودیت‌های ظاهری تنها مسأله آموزش‌های دینی زنان نیست. آنها از نظر اهداف علمی و اجتماعی نیز ناگزیرند کار خود را به تبلیغ یا تدریس محدود کنند، در حالی که درجه عالی آموزش‌های دینی اجتهاد است.



گفتار ششم: نوشتن اندیشه دینی

عبدالکریم سروش معتقد است که فقه هر قدر هم که جامع و کارآمد باشد قادر به حل مشکلات جامعه امروزی نیست. وی اصولاً احکام فقهی و دینی را حداقل ممکن برای رفع مشکلات می‌داند، چنان‌که در یکی از سخنرانی‌هایش گفته است:

”من می‌دانم که در جامعه ما و در میان روحانیان ما نگاهشان به احکام دینی نگاه حداکثری است. می‌گویند شما به احکام فقهی عمل کنید، جامعه بهشت می‌شود. بنده به شما می‌گویم هیچ وقت هم نمی‌شود حتا اگر به همه آنها عمل شود. این‌ها حداقل لازم برای بهشت شدن است نه حداکثر ممکن. و لذا بسی کارهای دیگر باید کرد.“

”فقه و عمل به احکام و دستورهای فقهی هیچ وقت آبادانی نمی آورد، یعنی لزوماً آبادانی نمی آورد، حداقل لازم است. مثالی می زنم. شما فکر کنید جامعه ای داشته باشیم که همه ازدواج ها بر وفق احکام فقهی انجام شود و نود و نه درصد ازدواج ها به طلاق منجر شود. همه مطابق احکام فقهی ازدواج می کنند و همه مطابق احکام فقهی طلاق می دهند. لذا در این جامعه تخلفی از نظر فقهی صورت نگرفته. ولی این جامعه به نظر شما جامعه آرمانی و مطلوب است؟“

در واقع، آرای دکتر سروش تأثیر گسترده در حوزه پیدا کرد و توجه روحانیت را به اهمیت معرفت شناسی دینی و تعیین انتظاراتی که می توان از دین داشت برانگیخت.

گفتار اول: جنگ، تجدد و مدرسه نو



از آنجا که روحانیان در ایران، تا قرن‌ها تنها منبع آگاهی به شمار می رفتند، تغییر در نگرش جامعه ایران به مسأله تجدد و تحول اجتماعی، بدون تکان خوردن روحانیون ممکن نبود. در میان حوادث تاریخ ایران، جنگ های ایران و روس در نیمه اول قرن نوزدهم، یکی از دلایل اصلی در توجه رهبران جامعه به لزوم اخذ علوم و معارف جدید بود.

جنگ ایران و روسیه و آغاز نوگرایی

از آن جا که رهبران دینی از جنگ حمایت کرده بودند، شکست ایران از روس به دلیل برتری نظامی روس ها تحولی در ذهن روحانیون نیز ایجاد کرد. احسان نراقی، جامعه شناس:

”در تمام این چند قرن صفویه تا قاجاریه، روحانیت از لحاظ فکری و آموزشی و هنری و ذوقی، قدرت مطلقه را داشت و هیچ چیزی خارج از آنها نبود. فقط با جنگ ایران و روس که تا حد زیادی به تشویق علما انجام شد و منجر به شکست ایران و انعقاد معاهده ترکمان چای در سال ۱۸۲۸ گشت، وضع تغییر کرد. این جنگ به تشویق علما بود و اعلام جهاد از سوی کسانی مانند سید محمد مجاهد. وقتی شکست قطعی شد، روحیه علما تغییر کرد و اول چیزی که بدان پی بردند این بود که اگر بخواهیم در این دنیا عرض اندام کنیم، احتیاج به ارتش داریم و ارتش هم باید به علم و فنون امروزی مجهز باشد. لذا وقتی عباس میرزا بلافاصله بعد از جنگ خواست مربیان اتریشی و انگلیسی و فرانسوی برای تربیت متخصصان توپخانه و آرایش ارتش بیاورد، دیگر آخوندها با او مخالفتی نکردند.“

به علاوه، تغییر روحیه مردم و افکار عمومی در حین جنگ و پس از شکست، از عوامل مهم اجتماعی در توجه علمای دین به علوم جدید بود؛ احسان نراقی:

”معروف است که سید محمد مجاهد وقتی می خواست برای جنگ به طرف سلطانیه برود، وقتی به قزوین می رسد به مسجد بزرگ قزوین می آید تا وضو بگیرد. آبی که وی در آن وضو می گیرد به نظر مردم تبرک می شود، و می ریزند دوساعته آب استخر بزرگ مسجد جامع قزوین را می برند تا خشک می شود. ولی سال بعد که شکست خورده بودند و سید محمد در جبهه دچار بیماری قولنج شده و فوت کرده بود، جنازه اش را شبانه از قزوین عبور می دهند که مبادا مردم بریزند و جنازه اش را تکه تکه کنند. مردم این ها را عامل جنگ می دانستند، شاید واقعاً هم نبودند ولی به نظر مردم مجتهدین عامل جنگ بودند چون اسم جهاد بود و اینها این جور منفور می شوند. بنابراین مجتهدین خیلی با احتیاط بیشتری با این مسائل روبه رو شدند و دیدند علم و تکنیک سلاح اصلی انسان در جنگ است و با آن مخالفتی نکردند. بنابراین زمینه برای توسعه معارف جدید حاضر شد.“

پس از جنگ نه تنها عباس میرزا ولیعهد روشن اندیش ایران، به اخذ تمدن غربی روی آورد، بلکه سی سالی بعد دارالفنون تأسیس شد که امیرکبیر اساساً در تأسیس آن به اخذ دانش و تکنیک غربی فکر می کرد. به زودی از میان روحانیان هم کسانی به تحول روی آوردند که پیشگام همه آنها سید جمال الدین اسدآبادی بود. محمد اسفندیاری، طلبه پژوهشگر:

”بدون تردید سید جمال الدین اسدآبادی، پدر روشنفکری در جهان اسلام است. به نظر بنده سید جمال بود که برای نخستین بار آفاق فکری جدیدی را به روی جهان اسلام گشود و هم در پی احیای اسلام و هم در پی احیای مسلمانان بود.“

در جریان مشروطه خواهی نیز علمای دینی نشان دادند که آماده پذیرش و همگامی با تحولاتی هستند که اینک دیگر گریزناپذیر جلوه می کرد. آیت الله بجنوردی:

”از بنیان گذاران مشروطه مرحوم آخوند خراسانی است، که ایشان از دل حوزه علمیه مشهد و سپس نجف بیرون آمد و سردمدار بود. و کسان دیگری که در کنار ایشان بودند و کمک کردند مانند مرحوم میرزای نایینی که کتاب تنبیه الامه را نوشت. اینها همه فرزند حوزه هستند. دلیل آن این است که ما در حوزه های علمیه خیال نکنیم که فقه ما فقط بحث عبادات و معاملات دارد. بخش مهمی از فقه ما بخش سیاست است. اگر یک دوره فقه را ملاحظه بکنیم، بخش سیاست و مسائل حکومتی اگر از بحث های عبادت بیشتر نباشد کمتر نیست.“

ستیز با مدرسه

اما سنت های اجتماعی و فرهنگی پایدارتر از آن بود که تحولات به آسانی استقبال و پذیرفته شود. بزرگ ترین ستیز بر سر مدارس جدید و گسترش آنها در گرفت. مدرسه جدید که نهادی تازه پا در کنار مدارس علمیه بود، جایگاه روش ها و آموزش های نو بود و روحانیون سنت گرا دریافتند که ورود این دانش ها، علوم قدیمی آنها و کارآمدی آن را به چالش طلبیده است. احسان نراقی:

”واقعاً هسته اصلی، این مدارس جدید بودند. پدرم می گفت آخوند مرتجع در منبر می گوید شیمی علم کفر است، سولفات دو سود یعنی از خداپرستی چه سود! سولفات دوپتاس یعنی خدا دوتاس! اینها این طور به مردم تلقین می کردند که علم جدید، کفر است. ولی علمای دیگری هم بودند که به دنبال سیره سید جمال الدین در پی علوم بودند. سید جمال می گفت هم اسلام و هم تجدد و علم. در پاریس هم با ارنست رنان جدل می کرد که اسلام هیچ مغایرتی با علم جدید ندارد.“

این رابطه علم و دین دستور کار چند دهه اصلاح گران دینی در ایران بود تا ثابت کنند اسلام با علم جدید مخالف نیست و نمی تواند باشد. در خود حوزه علمیه نیز نیاز به تغییرات از همان سال های مشروطه خواهی پیدا شده بود. ابراهیم یزدی از روشنفکران ملی - مذهبی ایران:

”در درون حوزه هم بودند کسانی که ضرورت تغییر را می دیدند اما بنا به دلایلی شاید جراتش را نداشتند یا امکانات واکنش نشان دادن را نداشتند. مثلاً شما سیاحت شرق نوشته آقا نجفی قوچانی را که شرح احوال اوست می خوانید، یک جا نکته خیلی جالبی را مطرح می کند. این مال دوران مشروطیت و آن اوائل است. می گوید روزی پای درس یکی از بزرگان نشسته بودم و داشتم گوش می کردم. یک دفعه به این فکر افتادم که فایده این چیست و این حرف هایی که او می زند برای دنیا و آخرت ما چه فایده ای دارد. یعنی خود این ها هم، نیاز به تغییرات را حس می کردند.“

پل زدن میان روحانیون و تجدد

با این همه، حوزه های علمیه تا چند دهه بعد نیز تغییرات را نپذیرفت. گرچه با ورود آیت الله حائری یزدی به قم در اوائل قرن چهاردهم شمسی، این شهر وزن بیشتری در آموزش های دینی یافت، کوشش های متجددانه عموماً در بیرون حوزه باقی ماند.

در این میان هم دولت و هم اصلاح گران، فعال بودند. کوشش های اولیه در نوعی همکاری میان روحانیون متجدد و دولت رضاشاه صورت گرفت. به این معنا که در تأسیس نهادهای مدنی جدید، آنها به دولت او کمک کردند. احسان نراقی:

”عدلیه را آخوندهای خوش فکر ایجاد کردند. اینها قوانین فرنگی را با قوانین شرعی تطبیق دادند. دو زمینه برای آخوندها خیلی مهم بود: یکی قوانین و حکومت قضائی بود و دیگری آموزش و پرورش. هر دو دست آخوندها بود. پس از جنگ ایران و روس آخوندها آموزش جدید را اجازه دادند و چون توپخانه و مسلسل از توی حوزه بیرون نمی آمد، رفتند به دنبال علوم جدید. قضا هم همین طور، چرا؟ رضاشاه به اینها گفت اگر می خواهید من با کاپیتولاسیون مبارزه کنم، باید عدلیه ما مدرن باشد تا اروپایی ها نگویند ما نمی توانیم در عدلیه شما بیاییم، چون بنای عدلیه بر شریعت است. آن وقت قبول کردند که کاپیتولاسیون لغو شود و کوتاه آمدند چون دیدند جور دیگری نمی شود. گذاشتند رضاشاه عدلیه جدید درست کند و داور آمد. برای عدلیه جدید که از زمان مشروطه هم شروع شده بود، با همت کسانی از قبیل معتمد الدوله و مشیرالدوله و دکتر مصدق و مدرس تا چندین سال کمیسیون تدوین قوانین ایجاد شد و آن جا بودند قوانین جدید جزایی و مدنی اروپایی را با شرع و فقه و اصول اسلامی تطبیق می دادند.”

رضاشاه و تربیت آخوند مدرن

رضاشاه حتا کوشید با تأسیس دانشکده های معقول و منقول، آخوند متجدد و امروزی تربیت کند که گرچه موفق نشد اما تأثیر خود را بر تربیت نسلی از روحانیون که به این دانشکده وارد می شدند گذاشت. احسان نراقی:

”دانشکده معقول و منقول، زمینه شد برای این که آخوندهای خوش فکر از آن راه با علوم جدید تماس بگیرند. آقای دکتر بهشتی، آقای باهنر، آقای دکتر مفتاح که من می گفتم انقلاب ایران را دکتر آیت الله ها درست کردند، از این راه با علوم جدید ارتباط پیدا کردند. خود بهشتی به من گفت که آقا من دو سال درس آقای دکتر صدیقی را در تاریخ فلسفه جدید خواندم. یعنی باعث شد مطهری و غیره از راه معقول و منقول به علوم جدید راه پیدا کردند و ترسشان هم ریخت و کمک کرد به انقلاب اسلامی. ولی برای منظوری که رضاشاه می خواست مدرسه معقول و منقول آخوند مدرن تربیت کند، نشد. همه فارغ التحصیلان رفتند در دادگستری یا در محاضر.”

پیدایش روشنفکران دینی

کانون های اسلامی که متدینان روشن اندیش آنها را اداره می کردند، و در دهه بیست شمسی رونق یافت، باب تازه ای را در تحول اندیشه دینی باز کرد. سید محمود طالقانی، روحانی نواندیش و مهندس مهدی بازرگان، استاد دانشکده نوپای فنی، از پیشگامان در این تحول تازه بودند: پیدایش روشنفکران دینی. ابراهیم یزدی:

”اولین حرکت ها را افرادی مثل مرحوم طالقانی انجام دادند که بازگشت به قرآن را مطرح می کند و مرحوم مهندس بازرگان و دکتر سحابی در سطح دانشگاه و با درجات کمتری دکتر شیخ و شهاب پور، مرحوم شهابی در دانشکده حقوق. این ها مؤثر بودند اما هر کدام از این ها به یک نحوه ای عمل می کردند. این ها یک دوره است که با کانون اسلامی آغاز شد که مرحوم طالقانی و بازرگان بودند و مجله های دانش آموز و ایمان، انجمن تبلیغات اسلامی که شهاب پور درست کرده بود.”

"ولی در کنار اینها در محیط دانشگاه ها دو جریان اصلی را می بینیم: یکی جریان تأسیس انجمن اسلامی دانشجویان است که از همان سال های بیست و دو و بیست و سه خودجوش بود، ولی طالقانی و بازرگان نقش بسیار مؤثری در شکل گیری آن، هم به جهت فکری و هم به جهت تشکیلاتی داشتند، حمایت هایی که در آن سال ها و در آن محیط به خصوص می کردند. دیگری آن چیزی که آن هم خودجوش بود و از درون دانشجویان و جوانان سربرآورد نهضت خدایپرستان سوسیالیست بود که حرکت مهندس جلال الدین آشتیانی، دکتر شکیب نیا، مرحوم نخشب، سید جواد رضوی و دکتر کاظم یزدی بود. این ها پایه گذاران اصلی اش بودند. از نظر گرایش ها می توانم بگویم نهضت خدایپرستان سوسیالیست، طیف چپ روشنفکری ایران را معرفی می کرد و علی رغم آن که طی سال های متمادی فراز و نشیب هایی داشته، ولی در شکل گیری جناح و جریانی از روشنفکران دینی نقش بسیار مؤثری داشته. مرحوم دکتر شریعتی به شدت متأثر از این اندیشه ها بود. جریان مهندس بازرگان نیز بیشتر در پی نقش اعتدال و واسط و شاهد بودن در روشنفکری ایران بود."

مهندس بازرگان، نخستین مفسر غیرروحانی دین

مهندس مهدی بازرگان، در این میان به چهره مهمی در اصلاح گری دینی و دفاع از دین تبدیل شد. او که در شمار اولین محصلانی بود که در دوره رضاشاه به اروپا اعزام شدند، چنانکه خود در خاطراتش آورده در کنار درس و تحصیل از فرصت استفاده کرد و به مطالعه در جامعه اروپا و مطالعات مذهبی پرداخت. او که ایمان دینی و تسلط به علوم جدید را با هم داشت تا سال های دهه چهل، چنان در عرصه دفاع از دین و هماهنگی آن با علم جدید مطرح بود که محمد اسفندیاری او را پدر روشنفکری دینی می نامد:

"شاید بتوان مهندس مهدی بازرگان را پدر روشنفکری دینی در ایران شمرد. ایشان نخستین مفسر غیر روحانی دین بود و بدون تردید در دهه چهل نقش اول با بازرگان بود. شاید بشود گفت در چهار دهه اخیر ما چهار متفکر داشتیم که هر کدام یک دهه از آن آنها بود: دهه چهل از آن مهندس بازرگان بود، دهه پنجاه دکتر شریعتی، دهه شصت مرحوم مطهری و دهه هفتاد عبدالکریم سروش. قطع نظر از این که ما تا چه اندازه با افکار آنها موافق یا مخالف باشیم، هر یک از این افراد در یک دهه، فکر دینی را تحت تأثیر خودشان قرار دادند."

طرح مباحث تازه درباره دین در خارج از حوزه های علمیه البته نمی توانست در حوزه بدون تأثیر بماند. چرا که دست کم در مورد دفاع از دین هدف مشترکی میان روشنفکران دینی و روحانیان وجود داشت. محمد اسفندیاری:

"بازرگان با رویکرد علمی و جدیدی که به دین داشت، توانست در دهه چهل و حتا سی، هم فکر دینی را عمیق کند و هم روحانیان در حوزه علمیه را تحت تأثیر خودش قرار دهد. کتاب هایی را که بازرگان درباره عقائد نوشته و از جمله کتاب راه طی شده و ذره بی انتها از آثاری بود که مورد مطالعه و حتا استناد روحانیون در کتاب های عقاید قرار گرفت. مهم تر این که این نگرش و رویکرد علمی به دین را بازرگان نخستین بار در ایران باب کرد."

تضاد روحانیون با شریعتی

اما موقعیت دکتر شریعتی که در دهه منتهی به انقلاب اسلامی از چهره های شاخص روشنفکری دینی بود و نحوه تأثیرگذاری وی بر حوزه متفاوت بود. محمد مهدی خلجی که در حوزه های علمیه ایران نیز تحصیل کرده، معتقد است حوزویان نمی توانستند اندیشه های سنت ستیزانه شریعتی را برتابند:

"حوزویان به بازرگان و شریعتی با دو چشم نگاه می کردند. بازرگان به لحاظ این که به شبهاتی که درباره تضاد علم و دین به وجود آمده بود، پاسخ می داد، در حقیقت یک منش کلامی و الاهیاتی پیدا کرده بود و برای حوزویان خیلی قابل پذیرش و بسیار جالب بود که کسی با مسلح بودن به علوم مدرن در برابر شبهاتی که علم مدرن برانگیخته، بایستد. اما مسأله اساسی شریعتی ساختن یک ایدئولوژی بود که بتواند ساختارهای اجتماعی را تغییر دهد. بنابراین ناگزیر بود که با سنت یک مواجهه رادیکال داشته باشد، به این معنا که مفاهیم اساسی آن را تغییر

دهد. چون به هدف ایدئولوژیک کردن دین، با سنت یک مواجهه رادیکال داشت، حوزویان نمی توانستند با او همان برخوردی را داشته باشند که با بازرگان داشتند."

با این همه حتا روحانیان برجسته قم، که توجهی به نسل جوان داشتند، نسبت به آرای روشنفکران دینی دست کم کنجکاو بودند. غلامحسین کرباسچی، که در دهه چهل و پنجاه در حوزه درس می خواند، می گوید:

"همان طور که آنها از مباحث دینی، خیلی متأثر می شدند و از درس ها و تحولات حوزه ها آموزه های زیادی در بحث های خودشان داشتند، چه مرحوم شریعتی، چه مرحوم بازرگان و چه دیگران، سخنان و نوشته های آنان هم تأثیر متقابل داشت. من یادم است که در همان دوران قبل از سال پنجاه و آن اوائلی که مرحوم شریعتی در حسینیه ارشاد شروع کرده بودند، بعضی از آقایانی که آن موقع در سطح بسیار بالا درس می دادند حتا جناب آقای مشکینی گاهی، روزهای سخنرانی مرحوم شریعتی یعنی روز جمعه که خیلی مورد استقبال دانشجویان هم قرار می گرفت، از قم می آمدند و در بعضی از این جلسات شرکت می کردند."

در واقع با وجود مقاومتی که حوزه برای حفظ سنت های فکری و آموزشی خود نشان می داد، از سال های دهه چهل شمسی، رگه های نوگرایی در حوزه ظاهر شده بود. یکی از دلایل مهم ایستایی حوزه، بی علافگی قطب های اصلی آن یعنی مراجع به تحولات تازه بود. به همین دلیل وقتی شخصیتی مانند آیت الله بروجردی به مرجعیت رسید، تمایلات او برای پاسخگویی به نیازهای روز، حوزه را دستخوش تحول ساخت.

گفتار دوم: تحول آموزش از بروجردی تا شریعتمداری



در نگاه به تحولات حوزه علمیه قم، اگر مقام شیخ عبدالکریم حائری یزدی، پایه گذاری این حوزه است، مقام آیت الله بروجردی را باید پایه گذاری تجدد در فکر و روش تبلیغی و آموزشی در حوزه بدانیم. او که از اواسط دهه بیست شمسی تا زمان مرگ در فروردین هزار و سیصد و چهل، مقام مرجعیت را داشت، قدرتمندترین مرجع شیعه پیش از انقلاب ایران است.

مرجعی با اندیشه جهانی

آیت الله بروجردی در عصر خود رقیبی نداشت و شاید به دلیل همین زعامت، در جهان شیعه، اندیشه ای جهانی داشت. آیت الله بجنوردی:

"ایشان طرز تفکرش این طور بود که به ایران بسنده نمی کرد، بلکه مسجد مهمی در هامبورگ آلمان ساخت که الان هم هست و مرکز اسلامی بزرگی است، مبلغین به خارج از کشور اعزام می کرد، به پاکستان، هندوستان و کشورهای دیگر و زمینه درس ها را به سمت مسائل مورد ابتلا می برد و تشویق می کرد."

آیت الله بروجردی چه در انتخاب مبلغان و نمایندگان در کشورهای مختلف و چه در پروردن شاگردان برجسته، بسیار سنجیده عمل می کرد و از همین رو بسیاری از آنها در زمان او و پس از او مصدر تحولاتی اساسی در فکر و روش های حوزه بودند. ابراهیم یزدی از نمونه دکتر مهدی حائری یاد می کند و نقش مسجد هامبورگ در پروردن کسانی مانند دکتر بهشتی و محمد خاتمی:

"در ۱۳۳۶-۷، مرحوم بروجردی، مرحوم دکتر مهدی حائری یزدی پسر مرحوم شیخ عبدالکریم حائری یزدی را، که شخصیت برجسته و وارسته ای بود و از نظر علمی همان موقع هم مقام شامخی داشت، به عنوان نماینده خودش به واشنگتن فرستاد. این خیلی مهم بود به خصوص در تقابل با افراد سنتی و متحجر که مرجع تقلید و جوهات شرعیه را به روحانی جوانی بدهد که می رود در کشوری سرا تا پا کفر مثل ایالات متحده آمریکا مستقر شود. ولی مرحوم بروجردی این کار را کرد و چقدر کار خوبی بود. همین وضعیت را ما در اروپا در مرکز اسلامی هامبورگ می بینیم که ایشان نقش بسیار مهمی در حمایت از این مرکز که بعدها مرحوم بهشتی هم آن جا رفت و کسان دیگری هم مثل آقای خاتمی بودند، ایفا کرد. مرحوم بروجردی نسبت به این نوع مسائل بسیار دقیق بود. یا بعضی از مطالعات روحانیان جوان حوزه را تسریع و تشویق می کرد که مؤثر بود."

در واقع او نه تنها حرکت های تازه ای در تبلیغ تشیع آغاز کرد که در رابطه با اهل سنت نیز به گفت و گوی بین مذاهب می اندیشید. محمد مهدی خلیجی:

"ایشان اولین کسی است که عده ای را برای تبلیغ به اروپا می فرستد. ایشان اولین کسی است که ارتباط با اهل سنت پیدا می کند و فکر تقریب بین مذاهب اسلامی را ترویج می کند. ایشان اولین کس در دوران معاصر است که در بحث فقهی خودش به مجامع روایی اهل سنت توجه می کند و خلاصه در بسیاری زمینه ها ایشان اولین است. ایشان رمق تازه ای را به حوزه قم می دهد، حوزه ای که پیش از او بین چند مرجع تقلید، چند پاره شده بود. لذا از بسیاری جهات کارهای او نو است."

اسلام سیاسی و فدائیان اسلام

دهه سی دهه پر تب و تاب برای جامعه ایران بود، چنان که برای حوزه علمیه. پیدا شدن گروه فدائیان اسلام، که از طلاب رادیکال نیرو می گرفت، نشان می داد که سیاست در حال فتح کردن حجره های حوزه های علمیه است، امری که آیت الله بروجردی از آن خوشنود نبود.

با این همه او که در جریان کودتای بیست و هشت مرداد با فرستادن تلگرافی خواستار بازگشت شاه به ایران شده بود، چنان که ابراهیم یزدی خاطرنشان می کند، به زودی به دلیل عملکرد حکومت رفتار خود را با همین فدائیان تغییر داد:

"در فاز اول اگر سمبل و نماد حوزه علمیه را آیت الله بروجردی بگیریم، یک موضع نسبت به شاه و دربار و کودتا داشت ولی بعداً به خصوص بعد از قلع و قمع شدن و کشته شدن فدائیان اسلام به سرعت موضعش به مخالفت یا عدم موافقت با دربار تغییر پیدا کرد، به طوری که وقتی شاه با اطلاع قبلی می خواست به قم برود و بروجردی را ببیند، بروجردی حاضر نشد."

حلقه "مکتب اسلام"

گرچه تمام روحانیان سیاسی به شیوه فدائیان اسلام گرایش نداشتند ولی همه روحانیان نوگرا و فعال در صحنه اجتماعی هم ضرورتاً به سیاست فکر نمی کردند. شماری از آنها در پایه ریزی یک کار بلند مدت فرهنگی مجله ای تأسیس کردند با نام مکتب اسلام که از حمایت آیت الله شریعتمداری مدرس آن سال ها و مرجع آینده و پشتیبانی آیت الله بروجردی برخوردار بود. مهندس حسن شریعتمداری، فرزند آیت الله شریعتمداری:

"اولین گروه عبارت بودند از آقای موسی صدر، آقا مجدالدین شیرازی، آقای موسوی اردبیلی، آقای علی دوانی، ناصر مکارم شیرازی، محمد جعفر سبحانی و آقای جزائری. این ها اولین هیأت تحریریه مکتب اسلام بودند. منتها از آن جایی که مکتب اسلام به یک مدیر مسئول نیاز داشت دو نفر از آقایان یعنی آقای مکارم و آقای جزائری که علاوه بر تحصیلات قدیم، مدرک تحصیلی جدید معادل لیسانس هم گویا از دانشکده معقول و منقول داشتند، کاندیدا شدند و مرحوم پدر من آقای مکارم شیرازی را برای این سمت قبول کردند و ایشان به عنوان مدیر مسئول و صاحب امتیاز به دولت معرفی شد که فکر می کنیم تا اکنون هم ایشان در این سمت خودشان هستند."

حلقه مکتب اسلام برای تمام سال های پیش از انقلاب، یکی از حلقه های اصلی افکار نو در حوزه باقی ماند و کسانی که به آن پیوستند، بعد از انقلاب هم در نوسازی حوزه نقش یافتند. این است که جويا جهان بخش، مدرس حوزه علمیه اصفهان، می گوید:

"بسیاری از ثمرات اصلاحی که حتا همین امروز در حوزه ها به بار می نشیند، از طریق افکار و اندیشه های مرحوم آیت الله بروجردی است که بعد هم بعضی شاگردان و دوستداران ایشان ادامه دادند. مجلاتی که همان زمان شروع شد و چاپ شدند، کتاب هایی مانند جامع احادیث

شیعه که شروع به تدوین شد. در همان زمان شما روندهایی می بینید مثل مکتب اسلام. فی المثل آیت الله سبحانی که پیش از انقلاب بسیاری از روندهای اصلاحی با ایشان شروع شده، ایشان ادامه دادند و هم اکنون مؤسسه امام صادق ایشان یک مؤسسه اساسی در زمینه پژوهش های کلامی شیعی است."

موسی صدر: نوگرای ناکام

در حقیقت یکی از اولین طرح ها در اصلاح نظام آموزشی حوزه در اواخر دهه سی و به دست آقا موسی صدر از اعضای نخستین تحریریه مکتب اسلام تدوین شد. اما این طرح زود هنگام بود و او را که بسیار پر انرژی بود، سرخورده کرد. مهدی خلجی:

"گرچه در همان سال های سی و هشت، موسی صدر به همراهی دوستانش طرحی را برای اصلاح آموزشی حوزه ریخته بود، ولی به تدریج از مقاومت فضای قم، در برابر کوشش های اصلاحی خسته شد و این ملالت و کسالت یکی از انگیزه های اصلی او برای مهاجرت به لبنان شد. لبنان عرصه ای بود که صدر آن فراخی و گستردگی لازم را برای عمل می دید و حضور او به طرز شگرفی جامعه لبنان و به ویژه شیعیان لبنان را تحت تأثیر قرار داد."

هجرت او به لبنان، که بعدها امام موسی صدر خوانده شد، و سفرهای مرتب او به ایران البته برای طلاب نوگرای حوزه علمیه قم نیز دریچه تازه ای بود به جهان خارج از حوزه؛ حوزه ای که چندان به روی دنیای بیرون گشوده نبود. مهدی خلجی:

"حضور امام موسی صدر در لبنان، یکی از مجاری ارتباط جوانان نوگرای حوزه با عالم بیرون و آشنایی با اندیشه ها و انگاره های تازه بود و موسی صدر نقش مهم و مستقیمی در تحول فکری این جوان ها به سمت نوگرایی داشت."

از مدرسه دین و دانش تا مدرسه حقانی

حضور امام موسی صدر در قلب تحولات سیاسی خاورمیانه، تبعید آیت الله خمینی به ترکیه و سپس عراق در اوائل دهه چهل شمسی، نهضت ناصر در مصر و برآمدن کسانی مانند سید قطب، از میان اخوان المسلمین، حضور طلاب متجدد ایران در مرکز اسلامی هامبورگ و دیگر کشورهای غربی و آشنایی دست اول آنها با جامعه و فلسفه غرب، در کنار نهضت های ملی و دانشجویی در خود ایران، و تلاش های روشنفکران دینی همه و همه جامعه روحانیون ایران و حوزه های علمیه را تحت تأثیر قرار می داد.

یکی از دوستان و همدرسان موسی صدر در این میان، در تحول آموزش های دینی، پیشگام بود: سید محمد بهشتی. او که در اواخر دهه سی مدیریت یک دبیرستان مذهبی در قم به نام دین و دانش را بر عهده داشت، به فکر انتقال الگوهای جدید آموزشی، به مدارس علمیه افتاد. غلامحسین کرباسچی:

"دنباله آن فعالیت که خود مرحوم بهشتی در آن جا از طرف وزارت آموزش و پرورش مدیر بود، این بینش بود که مدرسه ای هم برای طلاب باشد که در واقع یک نوع، بحثی که بعد از انقلاب خیلی مطرح شد، آشتی حوزه و دانشگاه باشد. همان طور که آن جا برای بچه های دبیرستانی مسائل مذهبی را مطرح می کردند، و نمونه های آن مدارس در تهران و جاهای دیگر هم وجود داشت، در حوزه هم نوعی آموزش های علوم جدید و منظم برای طلبه ها باشد که به نوعی با بینش های اجتماعی و اقتصادی مورد نیاز روز آشنا شوند و دخالت زمان و مکان در بحث های مذهبی دنبال می شد."

مدرسه حقانی پل تجدد

و به این ترتیب، مدرسه حقانی در قم، در اوائل دهه چهل شکل گرفت. مدرسه ای برای تربیت طلاب علوم دینی، همراه با ورزش و آموزش زبان انگلیسی، فلسفه و علوم جدید و دارای نظم و ترتیبات خاص و حتا زنگ پایان درس مثل مدارس عمومی.

این یکی از نخستین گام ها در برداشتن فاصله میان آموزش سنتی حوزه با روش های آموزش در مدارس جدید بود و نتیجه آن کم کردن بیگانگی طلاب از جامعه در حال تحول ایران و حذف تابوهایی مثل گوش دادن به رادیو یا خواندن روزنامه. غلامحسین کرباسچی، از شاگردان مدرسه حقانی، در دهه اول مدرسه از دیدگاه برخی مدارس علمیه تهران درباره طلاب مدرسه حقانی می گوید و ورود استادان غیر روحانی به این مدرسه:

"من یادم هست که در یکی از مدارس تهران، که الان هنوز هم آن مدرسه هست و هم آن مسئولی که سی سال پیش آن جا مسئولیت داشت، مدیر است، مدیر مدرسه از این که شنیده بود که ما برای مدت مثلاً یک ماه می خواهیم توی این مدرسه باشیم و احیاناً همراه خود رادیو یا روزنامه در این مدرسه بیاوریم، به شدت ناراحت شده بودند و پیغام دادند که در این جا یک وقت طلبه ها را آلوده به مسائل سیاسی و اینها نکنید. می خواهم بگویم که وضعیت فکری در یک اقشاری این چنین بود و در خود حوزه علمیه هم این وضعیت در خیلی از جاها بود. اولین جایی که شاید به صورت رسمی و در واقع بدون هیچ مانعی این امکان وجود داشت که روزنامه ها خوانده شود و تحلیل اقتصادی همین مدرسه بود. من یادم هست که یک وقتی حتی اساتیدی را که بعد از انقلاب هم خیلی مورد عنایت و توجه نبودند و شاید هم به نوعی مسائل فکری شان مورد تأیید نبود، آن موقع توسط شهید بهشتی معرفی شده بودند برای درس دادن اقتصاد در مدرسه حقانی."

مدرسه علوی تهران

در عین حال تهران نیز در تحول آموزش های مذهبی نقش خود را داشت. به جز دانشکده معقول و منقول، که نقش مهمی در تربیت نسل جدیدی از روحانیون و آشناکردن آنها با علوم و مسائل دنیای جدید بازی کرد، یک دبیرستان مذهبی هم به مرکز تربیت روشنفکران دینی تبدیل شد: مدرسه علوی. احسان نراقی درباره اهمیت این مدرسه می گوید:

"می دانید مدرسه علوی چه اثری داشته؟ مدرسه علوی مدرسه ای بود که هم علوم جدید درس می داد و هم در یک جو مذهبی بود. شاگردان مدرسه علوی وقتی دیپلم گرفتند، سی و چندتایشان در کنکور مشکل دانشگاه قبول شدند. با علم و علوم جدید مخالفتی نداشتند، کما این که الان هم خیلی از مهندس ها و وزرای اسلامی فارغ التحصیلان مدرسه علوی اند. آقای سروش فارغ التحصیل مدرسه علوی است. این ها غیر مستقیم به حوزه کمک کردند."

پیشگامان نقد مرجعیت و روحانیت

در واقع مجموعه ای از روحانیون و روشنفکران دینی پیشگام در اوائل دهه چهل آماده تحولات جدی در حوزه ها بودند و پس از درگذشت آیت الله بروجردی یک گروه هفت نفره از آنان با تمایل به تأثیرگذاری بر جامعه روحانیت ایران که به مشکل جانشینی برای یک مرجع بزرگ روبه رو بود، به انتشار اندیشه ها و طرح ها و انتقادات خود از وضع روحانیون و حوزه های علمیه پرداختند، در کتابی با عنوان بحثی درباره مرجعیت و روحانیت که مقالاتی داشت از مهدی بازرگان، مرتضی مطهری، محمود طالقانی، محمد بهشتی، علامه طباطبایی، مرتضی جزائری و ابوالفضل مجتهد زنجانی. محمد مهدی خلجی می گوید:

"اهمیت این کتاب در آن است که نخستین نقد جدی و درونی از نظام روحانیت است که صورت مکتوب پیدا می کند و در دسترس همگان قرار می گیرد. پیش از آن یا نقدها سطحی بوده، یا از بیرون و از جانب روشنفکران ضد مذهب یا لائیک طرح می شده، یا به صورت مکتوب

در نمی آمده و عموم از آن آگاهی پیدا نمی کردند. دوم این که برای نخستین بار گفتمان تازه ای متولد می شود، و آن گفتمان انتظار از مراجع است. یعنی خارج کردن رابطه مقلد و مرجع از حالتی یک سویه، و نوعی انتقاد از مراجع که در مقاله جسورانه مرحوم بازرگان بازتاب یافته و ایشان انتظارات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی گسترده ای را از مراجع مطرح می کند و در حقیقت از غوطه ور شدن آنها در مباحث بی اهمیت فقهی نقد گزنده ای به دست می دهد.

اما این که حتا کسانی چون مرتضی مطهری، نتوانستند تا سال ها بعد هم در بدنه سنتی حوزه نفوذ کنند نشان می دهد که تا چه حد اصلاحات در حوزه دشوار بوده است. محمد مهدی خلجی:

"تصور بکنید وقتی که کتاب حجاب آقای مطهری منتشر می شود ایشان به دلیل آرائش درباره حجاب، در بیوت برخی از مراجع قم، تکفیر می شود و نه تنها تکفیر می شود که دانش فقهی او نیز زیر سؤال می رود و معتقدند که کفر او از جهلش برمی خیزد و تسلطی به منابع و مصادر روایی و تفسیری و فقهی ندارد. این نکته مهمی است که همواره سنت گرایان معتقدند که تفسیرهای نوگرایانه از دین بیش از آن که ازدرون سنت برآمده و با آن سازوکارهای سنتی تأویل دینی سازگار باشد، ناشی از جهالت به این نظام سنتی است."

از آیت الله شریعتمداری تا آیت الله خمینی

با این همه، روحانیون جوان و نوجو عمدتاً از بیرون حوزه از دانشگاه و از جهان خارج، به ویژه جنبش های اسلامی، متأثر می شدند، و خود را برای یک حرکت بزرگ اجتماعی آماده می کردند. احسان نراقی:

"برادران خامنه ای، سید هادی و محمد، دنبال این تیپ افکار بودند و حس می کردند که اگر از این پا فراتر نگذارند، در یک دایره بسته ای منهدم می شوند باید به طرف تحولات جدید و تفکراتی که مسلمانان مدرن و متجدد دنبالش هستند رفت یا به دنبال بیان دیگری از اسلام مانند سید قطب و اخوان المسلمین و اینها. بنابراین نوجویی همیشه وجود داشته متنها رگه باریکی در حوزه بوده است. خیلی برجسته نبوده ولی بوده. این آقایانی که در انقلاب نقش داشتند، آقای خامنه ای، آقای هاشمی رفسنجانی، این ها الهاماتی از این جریانات می گرفتند. اگر دقت کرده باشید تمام یاران امام کسانی بودند که بیست سی سال از ایشان جوان تر بودند و با جملگی روحانیت و مراجع بزرگ فاصله داشتند و دنبال افکار دیگری بودند. خود آقای خمینی هم از برخی جهات اجتماعی و سیاسی وضعش فرق داشت."

در دهه چهل و پنجاه شمسی، روحانیون نوگرا دو مرجع اصلی را حامی خود می یافتند: آیت الله شریعتمداری و آیت الله خمینی. از این رو اگر آیت الله خمینی سرانجام این نوگرایی را به یک حرکت سیاسی گره زد، از آن جا بود که فقه او یک فقه سیاسی بود و روحانیون را جایگاه طلبه علوم دینی به مدیران اجتماعی تبدیل می کرد. مهدی خلجی:

"فقه به عنوان دانشی برای رفع حوایج مؤمنان در زمینه ارتباطشان با خداوند، تبدیل می شود به دانشی که اساساً نظریه ای سیاسی است و برای اداره جامعه است و طبیعتاً کسانی که دانش آموخته آن رشته هستند مدیران سیاسی جامعه هستند. در حقیقت، تغییری که آقای خمینی می دهد، تلقی مهندسی اجتماعی را در ایران عوض می کند. یعنی می گوید این نه تنها حق ماست که به عنوان یک فقیه حکومت بکنیم که اشکال دیگر حکومت ناکارآمدی خوشان را نشان داده اند، چون بیگانه با این سنت بوده اند. ما از دل این سنت برآمدیم و مهم ترین وجه سنت ما فقه ماست و فقه برای مهار و مدیریت جامعه سنتی، باید بتواند بر دیگر نظریه های سیاسی غلبه پیدا کند."

گفتار سوم: انقلاب در حوزه



با انقلاب اسلامی، حوزه علمیه، یک باره خود را با سبیلی از سئوال های تازه و نیازهای برخاسته از مدیریت روحانیان بر جامعه روبه رو دید. ضرورت پاسخ گویی به این نیازها و انتظارات جدید، حوزه را در معرض تحول بزرگی قرار داد.

جویا جهان بخش، مدرس حوزه علمیه اصفهان، معتقد است حوزه در پاسخ به این ضرورت اجتماعی، به سنتی متکی بود که از روحانیون می خواست به مقتضیات زمان بیندیشند:

"البته بخشی از تحول ها، نوعاً با مسائل سیاسی در ارتباط است، چنان که روحانیت امکان تشکیل حکومت دینی را یافته و طبعاً مسائلی که در نظام سنتی کمتر به آن پرداخته می شد، در نظام امروزی باید بیشتر به آن پرداخته شود. مثلاً در همان آغاز انقلاب، ما شاهد بودیم که مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی، درس خارج صلات یا بحثی در این زمینه را ترک کردند و به بحث قضاوت روی آوردند، چرا؟ برای پاسخ گویی به نیاز زمان که طبعاً قضاتی می باید از میان روحانیان انتخاب می شدند."

"امروز هم این طور است. توجه خیلی جدی به بعضی مسائل اجتماعی، به مسأله اقتصاد اسلامی که تحت عنوان بعضی واحدهای درسی هم در بعضی مراکز آموزشی وارد شده، مسأله جامعه شناسی، مسأله روان شناسی، مسأله سیاست، فلسفه مغرب زمین، می شود گفت تمام این ها معلول کیفیت کنونی سیاسی کشور ما و تشکیل حکومت دینی است و از طرف دیگر معلول مواجهه با تجدد هم هست و مسلماً این که حوزه بتواند با جهان امروز مخاطبت و گفت و گو و پاسخ گویی کند، این انگیزه را در آن برانگیخته. این انگیزه ریشه دار است، چیزی نیست که تازه در حوزویان برانگیخته شده باشد. در متون میراثی ما هم بارها روی این تأکید شده که حوزویان باید بتوانند پاسخ گوی زمان خودشان باشند و به همین علت دروسی به حوزه اضافه و تغییراتی پیدا شده است."

آیت الله منتظری و نهاد مدیریت حوزه

یکی از پیشگامان اصلاحات در روش و محتوای آموزش های حوزوی، آیت الله منتظری است. وی برای به انضباط درآوردن حوزه، معتقد به تشکیل نهادی برای مدیریت حوزه بود تا کارهای دیگر مورد نیاز را طراحی و سازمان دهی کند. اما جالب است که میان او و آیت الله خمینی در این زمینه اختلاف نظر وجود داشت؛ چرا که آیت الله خمینی، دست کم در امر اداره حوزه، بیشتر به حفظ شیوه های سنتی تمایل داشت. احمد منتظری، فرزند آیت الله منتظری می گوید:

"نظر مرحوم امام خمینی این بود که حوزه همین طور به نحو سنتی اداره شود و اینکه شورایی به نام شورای مدیریت، سرپرستی کند، این اصرار آیت الله منتظری بود و حتی بودجه آن را هم تأمین می کردند، چون مرحوم امام خمینی حاضر نبودند که بودجه آن را تأمین کنند. آیت الله فاضل لنکرانی که زمانی مدیر حوزه بودند، وقتی از امام خمینی استمراج کرده بودند که بودجه آن را تأمین کنند، ایشان قبول نفرموده بودند و گفته بودند حوزه باید به همان صورت قدیمی اداره شود، به صورت سنتی."

اما اصلاحات چه در اداره و چه در نظام آموزشی حوزه، گریزناپذیر بود و به زودی یکی از مدل های اصلی در برابر آن، یعنی دانشگاه، به منبعی برای الگوگرفتن تبدیل شد. زمینه های اجتماعی اوائل انقلاب که در آن پیوند حوزه و دانشگاه یا روحانی و روشنفکر تبلیغ می شد، به این موضوع کمک کرد. در عین حال به گفته آیت الله بجنوردی، نظر آیت الله خمینی هم در این باره مساعد بود:

“امام خمینی نظرش این بود که باید بین حوزه و دانشگاه تقابلی شود و یک سری علوم دانشگاهی باید در حوزه برود تا طلاب به آن علوم مسلح شوند و یک سری علوم حوزه که به درد دانشگاه می خورد به دانشگاه بیاید. من به عنوان یک معلم دانشگاه و حوزه عرض می کنم که این کار کاملاً موفق بود، یعنی یک سری علوم حوزوی که از دقت خاصی برخوردار است کاملاً وارد دانشگاه های ما شد. یک سری مسائلی که در دانشگاه ها تدریس می شود: زبان، یک مقداری مسائل جامعه شناسی، روان شناسی، بحث های روز، فلسفه غرب و این طور موضوعات امروزه کاملاً وارد حوزه های ما شده، به خصوص طلبه های جوان، کاملاً به این مسائل مسلط اند. هم کثیری از اینها به زبان مسلط اند، هم به آراء دانشمندان غربی و کسانی که صاحب رأی هستند. لذا شما می بینید که یک طلبه جوان هم به سلاح حوزوی و هم به سلاح آنچه در دانشگاه خوانده می شود، مسلح است.”

محمد اسفندیاری، عضو تحریریه مجله آینه پژوهش در قم، معتقد است در اثر این رابطه میان حوزه و دانشگاه، حوزه امروزی نظم و انضباط بیشتری پیدا کرده است:

“هم یک عده ای از روحانیون، به دانشگاه ها رفتند و معارف اسلامی را با خود بردند و هم یک سلسله تجربیات و دستاوردهای آموزشی نظام های جدید را به حوزه آوردند. لذا حوزه پس از انقلاب بسیار منظم تر، به سامان تر، به قاعده تر از حوزه پیش از انقلاب شده. متون درسی اندکی منقح تر شده، گزینش ها و برنامه ها دقیق تر شده و طبیعی است هنگامی که نظام دانشگاهی ما در مقام تعامل با نظام حوزه باشد، چیزهایی در این داد و ستد منتقل خواهد شد.”

در واقع یکی از مصداق های این نظم و انضباط بیشتر، آن است که تحصیل طلاب، اکنون تا اتمام دوره مقدماتی تحت ضوابطی شبیه کلاس های دانشگاهی درآمده است. حجت الاسلام عبایی خراسانی، رئیس پیشین دفتر تبلیغات اسلامی قم توضیح می دهد:

“اولاً اینکه قبلاً طلبه ها همین طور آزاد بودند و در برنامه های کلاسیک نبودند. الان در سطح تا لمعه همه بایستی در همین مدارس، برنامه های کلاسیک را ببینند. این برنامه ها ی کلاسیک یک مقدار همان درس های حوزوی قدیم است و یک مقدار هم کتاب هایش عوض شده و به اصطلاح بحث های کمک درسی به آن اضافه شده که در آنها یک سلسله درس هایی مطالعه می کنند یا مباحثه و تدریس می شود. قبل از اینکه طلبه وارد شود، آزمایش می شود و تعداد این طلبه ها معلوم است و حال آن که قبل از انقلاب، تعداد معلوم نبود، حدودش معلوم بود و آزمایش ها و گزینش های قبلی نداشت ولی الان دارد و اگر قبلاً در حوزه های علمیه شهرستان ها درس خوانده اند، باید از آن جا نامه ای داشته باشند که چه اندازه درس خوانده و سابقه داشته اند و شرایط تحصیلی و اخلاقی و تربیتی آنها چگونه است. علی ای حال، در روش تدریس و برنامه های درسی هم کاملاً وضع عوض شده است.”

به سوی تخصصی شدن فقه

نزدیکی حوزه و دانشگاه یک مسأله دیگر را نیز که در دانشگاه ها معمول است، برای حوزویان مطرح ساخت؛ یعنی تخصصی شدن دانش های حوزوی. آیت الله منتظری که از پیش از انقلاب به این موضوع اندیشیده بود، پس از انقلاب با تأسیس مدرسه دارالشفای قم در نزدیکی مدرسه فیضیه، به دنبال این هدف بود. احمد منتظری:

"آیت الله منتظری، خیلی به ایجاد مدرسه های تخصصی عنایت داشتند. نظر ایشان این بود که چون دامنه علوم خیلی گسترش پیدا کرده و یک شخص نمی تواند در همه زمینه ها تخصص پیدا کند، خوب است یکی دو سال که کلیاتی آموزش داده شد، علمی مثل تفسیر یا فلسفه اسلامی یا کلام به صورت تخصصی باشد و یک شخص در زمینه خاصی کار کند و وقت و انرژی او مصروف یک رشته خاصی شود تا بتواند واقعاً متخصص آن رشته شود. تأسیس مدرسه دارالشفای قم به همین خاطر بود و رشته های مختلفی داشت که تا سال ۱۳۶۸ که ایشان مسئولیت آن مدرسه را داشت، زیر نظر ایشان اداره می شد و بعد هم به صورت ناقصی به کار خودش ادامه می دهد و پخش شده و در قسمت های دیگر حوزه هم از آن استقبال شده و خلاصه تخصصی بودن علوم پذیرفته شده."

می توان گفت امروز تا اندازه ای این هدف تحقق یافته است و حتی در خود حوزه چنان که حجت الاسلام عباپی می گوید دانشکده ها و دانشگاه هایی مخصوص تدریس علوم دینی ایجاد شده است:

"غیر از فقه و اصول، چهار رشته تخصصی در حوزه علمیه داریم: رشته تبلیغ، رشته قضاوت، رشته تفسیر و رشته کلام که شاگردها با آزمایشی قبلی در این رشته ها وارد می شوند و درس هایش را می بینند و فارغ التحصیل این رشته ها می شوند. اینها یک سلسله برنامه های رشته ای حوزه است. در کنار حوزه، دانشکده ای است به نام دانشکده علوم قرآنی که رسماً جزو شعب دانشگاه های این مملکت است. یک دانشگاه اصول الدین است که برنامه اش حوزوی است، اما جزو دانشکده ها و دانشگاه های رسمی است. دانشگاه مفید آیت الله العظمی موسوی اردبیلی هم هست که این دانشکده هم در چند رشته از حقوق و اقتصاد در کنار درس های حوزوی وجود دارد. رشته های بیشتری از این دو دارد که تحصیل می کنند و پایان نامه می گیرند."

گسترش حوزه، مدرک گرایی طلاب

امروزه حتی به طلاب حوزه مدارکی که معادل با مدارک دانشگاهی است داده می شود تا طلاب که عموماً به خدمت نظام جمهوری اسلامی درمی آیند، از نظر رتبه و پرداخت حقوق، مدارکی داشته باشند که از نظر نظام اداری قابل قبول است. اما جویا جهان بخش، از آنچه که آن را مدرک گرایی طلاب می خواند، اظهار نگرانی می کند:

"مسأله مدرک گرایی در حوزه ها جدای از مسأله مدرک گرایی در کل نظام آموزشی کشور ما نیست. یعنی همان طور که دهه هاست ارزیابان آموزش مسأله مدرک گرایی را به عنوان مشکلی در برابر علم گرایی مطرح می کنند، طبعاً این مسأله در حوزه ها هم پیامدهای زیان بار خود را دارد و اصلاً انگیزه هایی را به وجود آورده که با زیان همراه بوده. متأسفانه ما امروز شاهد هستیم که این مسأله تا حدی به نهاد علمی حوزه لطمه زده، همان طور که در دانشگاه هم این لطمه در دانشگاه مشاهده شده. این خودش هر چند برای عامه مردم خیلی ملموس نباشد ولی برای برخی از صاحب نظران درون حوزه ها و عالمان بزرگ مایه نگرانی شده. مخصوصاً اینکه برخی طلاب با توجه خاص به مدارک تحصیل کنند."

با این همه دکتر محمود عبادیان، استاد دانشگاه و مدرس فلسفه غرب در دانشگاه مفید قم، کیفیت کار دانشجویی طلاب را عموماً از همتایان دانشگاهی شان بالاتر می بیند:

"نتیجه کار اینها خلاق تر است. اصولاً در حوزه یاد می گیرند مطالعه کنند، منابع گرد بیاورند، نتیجه گیری کنند و همین سنت هفت هشت سال تحصیل حوزه را سعی می کنند در محیط دانشگاهی هم استفاده کنند."

به هر حال، نمی توان این نکته را از نظر دور داشت که با توجه به حساسیت نظام اسلامی، برای تربیت طلاب، آموزش های دانشگاهی آنها از معیارهای تربیت نخبگان پیروی می کند، چنان که آنها در کلاس درس محدودیت های معمول دانشجویان دانشگاه ها را ندارند. دکتر محمود عبادیان:

"اینها امکان و حق دارند سر کلاس هر سوالی را در مورد هر مطلبی از مدرس بکنند و مدرس هم آزاد است در رابطه با سوالی که شده از هر منبع و مکتب ایدئولوژی افاده مطلب کند، هیچ سدی یا گرفتاری یا ممانعتی در این راه نیست. آزادی کامل در سر کلاس های دانشگاه مفید حاکم است."

در عین حال، از آنجا که حوزه از مدارس گوناگون تشکیل شده و زیر نفوذ فقهای مختلف قرار دارد، نمی توان گفت نظام آموزشی آن به شیوه یک سانی متحول شده است. جويا جهان بخش:

"می خواهم از یک نکته غفلت نشود و آن اینکه حوزه ها نظام یک دستی ندارند، یعنی چنین نیست که در همه حوزه ها این تحولات به یک اندازه صورت پذیرفته باشد و الان همه حوزه ها در یک نسبت شباهت با نظام واحدی دانشگاه داشته باشند. بعضی حوزه ها امروز هنوز نظام سنتی دارند، بعضی جدید شده و در این مسائل اختلاف دارند که این بستگی به نوع آن حوزه ها، نظام اداره شان و وابستگی شان به نهادی است که آنها را اداره می کند که آیا نهاد سنتی حوزه باشد یا زیر نظر برخی علمای خاص."

فاصله حوزه با دانشگاه

به همین ترتیب، اگر حوزه در نظام آموزشی تا حدودی به دانشگاه نزدیک شده باشد، اما شاید به دلیل عنایت خاص حکومت به حوزه فاصله حوزه با دانشگاه، هم چنان و با همه کوشش ها برای نزدیک کردن آنها، باقی مانده است. محمد تقی فاضل میبدی، عضو مجمع مدرسین حوزه علمیه قم:

"به نظر بنده، آن طوری که تبلیغ شده و برای این کار سرمایه گذاری شده، نتیجه چندان بدی به دست نیامده. چون من خودم در دانشگاه ها زیاد می روم و برای دانشجویان جلسات بسیاری دارم، فکر می کنم که فاصله دانشگاه با حوزه خیلی کمتر نشده، شاید بیشتر هم شده باشد، به دلیل اینکه توقعاتی که دانشجویان دارند، هم از نهاد حکومت که آن را متعلق به روحانیان می دانند و هم از حوزه ها، آن طور که خودشان می خواهند برآورده نشده و لذا فاصله بین حوزه و دانشگاه چنان فاصله کمی هم نیست."

تحول در موضوعات فقهی

اما در آنچه به خود حوزه مربوط می شود، امروزه تماس بیشتر طلاب با واقعیت، برخورداری از حمایت حکومت و نیز آموزش های گسترده تر و جسارت های علمی گروهی از آنها، اسباب طرح مسائل بسیاری در حوزه مسائل دینی شده که تا دهه اخیر سابقه نداشته است. محمد علی ایازی، عضو دیگر مجمع مدرسین حوزه:

"بعضی مباحث در این دهه مطرح می شود که در گذشته جزو منکرات بوده، مثلاً بحث موسیقی، مجسمه سازی، استفاده از سینما و هنر که خیلی راحت در نشریات و کتاب هایی که در حوزه منتشر می شود طرح می شود. حتی بخشی از مباحث خانواده یا در باره حقوق زن که قبلاً این چیزها جزو مستنکرات حوزویان بوده، به راحتی مطرح می شود و مورد بحث و بررسی قرار می گیرد و نظریات جدیدی طرح می شود. می شود گفت اینها همه از تحولات فکری بوده که در این دهه در حوزه ها به وجود آمده و مورد بحث و بررسی قرار گرفته است."

با این همه، میزان تحولی که می‌باید در حوزه‌های علمیه صورت گیرد، آنچنان گسترده است که بیست و اند سال پس از انقلاب، برای آن، حکم تنها مقدمه را داشته است. اما نمی‌توان نادیده گرفت که تسلط سنت‌گرایان بر حوزه، و نیز بر سیاست نظام اسلامی، همین تحولات را هم با کندی و مقاومت و گاه توقف روبه‌رو کرده است.

صالح عبداللهی، از فضلاء حوزه قم، که از اصلاح‌گران اوایل انقلاب به جزائر پراکنده در حوزه تعبیر می‌کند، معتقد است فضای کنونی میدان اندکی برای تحول و نوآوری باقی می‌گذارد:

”شما امروزه نمی‌بینید حتا آن چنان جزیره‌هایی که آن دوره بودند، بتوانند الان با جسارت و صراحت و شفافیت کاری را در سطح امروز و در شأن امروز دنبال بکنند. امروزه اگر مدرسه‌ای باشد، اگر مؤسسه‌ای باشد که کار جدیدی را دنبال می‌کند، اگر رنگ سنتی به خود نزند و به خود بافت سنتی ندهد، نمی‌شود. ما کاری نداریم که در اعماق چه می‌گذرد و این تناقضات در اعماق و درون، چه به سر جامعه ایران می‌آورد و یا در طلبه ما چه اتفاقی دارد می‌افتد. مهم این است که امروز، بدنه و فرم‌اسیون‌های سنتی، رنگ خودش را به همه سطوح و پیکره حوزه زده. حتا اگر کار جدیدی هم اتفاق می‌افتد، باید با بانگ و بوق قدیم باشد و الا نمی‌تواند دوام بیاورد.“

گفتار چهارم: مدرنیزاسیون رسانه ای حوزه



در جریان تحولات حوزه پس از انقلاب، فرهنگ عمومی تبلیغ دینی، که متکی بر خطابه و منبر و اساساً فرهنگ شفاهی بود، به سمت فرهنگ نوشتاری گرایش پیدا کرد. در این تحول، البته نیاز به برقراری ارتباط با مخاطبان جدید، یعنی نسل های جوان و تحصیل کرده مؤثر بود.

برای این ارتباط، حوزه نیاز داشت که در بیرون چارچوب های سنت تبلیغ، که متوجه به توده مردم بود، گام زند. مجلات تازه، چنانکه محمد تقی فاضل میبیدی می گوید، این وظیفه را بر عهده گرفتند:

“اولین مجله ای که در حوزه به نام مجله حوزه منتشر شد و در پی آن مجلات زیادی مثل مجله نقد و نظر، آینه پژوهش، نامه مفید، حکومت اسلامی و غیره مجلاتی هستند که در چارچوب سنت قرار ندارند و بر اساس معیارهای روز حرکت می کنند و در پی آن هستند که شباهت جدید را پاسخ دهند و بیشتر در مسائل کلامی با دنیای نو مواجه هستند.”

این نیاز جدید برای فهم مخاطبان تازه حوزه و ارتباط با آنان، موضوعی بود که بیشتر از سوی نسل تازه طلاب حس می شد. مهدی خلجی، که خود در مجلات حوزه قلم زده است، مجلات حوزه را محصول نسل جدید حوزه می داند:

“به نظر من متجددترین بخش حوزه امروز، بخش مطبوعات آن است؛ به این دلیل که مطبوعات، فراورده نسل جدید است، هم نسل جدید حوزه آن را به وجود آورده و هم مخاطبان آن نسل جدید حوزه هستند و در حقیقت نسل قدیم هیچ نقشی در به وجود آوردن آن ندارد و حتی آن را هم نمی خواند؛ یعنی از نظارت و مراقبت نسل قدیم کاملاً به دور است. مخصوصاً نقش مجلاتی که مثل مجله نقد و نظر بیشتر به مباحث نظری پرداختند. اینها تلاش کردند فکر نو را وارد حوزه کنند.”

مجلات برای طرح مسائل جدید

بیشتر مجلات امروز حوزه وابسته به نهادهای تحقیقی حوزه هستند که شمار آنها به ۱۸۵ مرکز می رسد. در واقع حوزه قم، پس از انقلاب به یک مرکز بزرگ تحقیقاتی تبدیل شد که بخشی از مطالعات خود را از جمله در مجلاتی که منتشر می کرد، در دسترس عموم می گذاشت. حجت الاسلام عبايي خراسانی:

“اگر زیاد نشده باشد، الان حدود پنجاه و یک مجله داریم: کلام، حکومت اسلامی، حوزه و دانشگاه، اجوبه المسائل دینی، مجلات عربی داریم، هم چنین مجلاتی به عنوان کلام اسلامی، پاسدار اسلام، نقد و نظر و مجلات دیگر. علی ای حال هدف این است که روی اصول و برنامه هایی مطالعه شده، یک سلسله موضوعاتی که حوزه علمیه کمبود داشته، تحقق پیدا کنند.”

در واقع در طول سال های پس از انقلاب، حوزه مرتباً با موضوعات تازه روبه رو شده است و انعکاس این مواجهه در مجلات حوزه، از بخش های خواندنی تاریخ فکر جدید در ایران و در حوزه های علمیه است. محمد تقی فاضل میبندی این موضوعات را به دو گروه کلی تقسیم می کند، کلامی و سیاسی:

"مسائل سیاسی که پیش از انقلاب، از مشروطیت به این طرف بود. بعد از انقلاب هم مسأله جمهوریت یا در سه چهار سال اخیر مسأله جامعه مدنی و مسأله آزادی و مردم سالاری مطرح است و هنوز هم در حوزه ها برای عده ای که از سنت دفاع می کنند، قابل قبول نیست و از سویی هم برای برخی از کسانی که با دنیای مدرن روبه رو هستند، این مسائل قابل مطرح شدن و پیگیری کردن است. بنابراین در این دو ساحت، مسأله کلامی و مسأله سیاسی، الان در حوزه مطرح است و مطبوعات هم بیشتر در این دو جهت تلاش های تازه خود را شروع کرده اند که در حوزه ها هم پاسخ گوی مسائل سیاسی باشند و هم مسائل کلامی جدید."

از شبهه شناسی تا معرفت شناسی

اما برای برخورد با مسائل کلامی جدید، راه های جدید هم باید رفت. از این رو برخی مجلات نوگرای حوزه روش سنتی در برخورد با مسائل دنیای جدید را پشت سر گذاشته اند. نسل قدیم همه پدیده های نو را در مقوله شبهه های تازه ای که ایمان دینی را می تواند به خطر اندازد، طبقه بندی و رسیدگی می کرد، اما دنیای بیرون برای اهالی این مطبوعات مایه شبهه نیست، موضوع شناخت است. مهدی خلجی:

"یکی از نکته های مهم در این مطبوعات جدید این است که بر خلاف نسل قدیم نگاهشان به مدرنیته و پدیده تجدد، نگاهی تئولوژیک نیست، یعنی از آن نگاه الاهیاتی فاصله گرفته اند و مسائل جهان جدید را به صورت شبهه نمی بینند. مثلاً مجله نقد و نظر وقتی مسائل دوران جدید را در حوزه اخلاق، سیاست، مباحث اجتماعی و فلسفی مطرح می کند، اینها را به چشم شبهه نمی بیند و بیشتر سعی می کند یک معرفی دقیق و مطابق با واقع از این مسائل به دست دهد."

بهار انتشارات دینی

رشد آگاهی های تازه در حوزه علمیه، صرفاً در چارچوب مطبوعات تازه محدود نمی شود. محمد اسفندیاری، معتقد است این رشد در همه ابعاد نشر دیده می شود:

"نه تنها مطبوعات که شامل مجله ها و روزنامه ها باشد، بلکه کتاب و انتشارات هم در دو دهه اخیر در حوزه های علمیه، رشد بسیار چشم گیری داشته است. بسیاری از متون گذشتگان، تصحیح انتقادی عالمانه ای شده. نسخه های خطی بسیاری از کتاب خانه ها فهرست نگاری شده. معجم های گوناگونی برای متون روایی فراهم شده. دائرةالمعارف های متعددی در دو دهه اخیر فراهم شده. کتاب شناسی های متعددی در حوزه معارف اسلامی فراهم شده و اخیراً نرم افزارهای دینی گوناگونی تهیه شده و پایگاه های اطلاع رسانی دینی تشکیل شده و طبیعتاً در کنار اینها مجله های گوناگونی هم در دو دهه اخیر در حوزه های علمیه منتشر می شود."

"ما هم شاهد انتشار مجله کودکان هستیم، هم نوجوانان، هم جوانان و هم زنان. یعنی در حوزه های علمیه، الان مجله ای منتشر می شود که مخاطب آن کودکان است. البته این هم پدیده خلق الساعه و آنی نبوده، بلکه پیش از انقلاب، یک نهضت فرهنگی و انتشاراتی در حوزه های علمیه شروع شده بود، که مجلاتی مانند پیام شادی، الهادی، مکتب اسلام، معارف جعفری، مکتب تشیع و غیره در حوزه های علمیه منتشر می شد."

با این همه، جنبه دیگر این گسترش فراوان، پرسش از موفقیت این تلاش‌ها در ارتباط با مخاطبان جدید است. رحیم رؤوفت، عضو تحریریه مجله نقد و نظر می‌گوید دست کم تقاضا برای نشریات حوزه به اندازه فراوانی آنها نیست:

”بخشی از این مطبوعات هیچ نیازی برایشان احساس نمی‌شده. کما این که می‌بینیم بخشی از این مطبوعات، اصلاً از حیث نام و محتوا خیلی با هم نزدیک هستند، به طوری که تشخیص شان از هم مشکل است. انگیزه پیدایش برخی از این مطبوعات این است که نیازی به وجودشان نیست و به صرف تزریق امکانات به وجود می‌آیند. اینها طبیعتاً مخاطبی هم پیدا نخواهند کرد و اگر هم مخاطبی دارند بیشتر در سطح حوزه است و ارتباط چندانی با خود جامعه نتوانسته‌اند پیداکنند؛ در سطح کلی جامعه که به هیچ وجه، حتا در سطح جامعه علمی، یعنی مجامع دانشگاهی که مرتبط با مباحث علوم انسانی و مطالعات اجتماعی هستند.“

محمد اسفندیاری، از یک نگاه حرفه‌ای علت موفق نبودن بخشی از مجلات حوزه را ناآشنایی دست اندرکاران آنها با اصول روزنامه نگاری می‌داند:

”شما برای یک مجله، کافی نیست که محتوا و درونه مناسبی داشته باشید. باید این را در قالب مناسب ژورنالیستی به مفهوم مثبت کلمه هم بریزید و الا یک سلسله از مخاطبان را از دست می‌دهید یا مخاطبانی را نمی‌توانید جذب کنید. یکی از دلایلی که می‌شود برشمرد این است که پدیده ژورنالیسم به مفهوم مثبت کلمه، منطبق با این مجله‌ها نبوده.“

در عین حال آن گروه از مجلاتی که موفق بوده‌اند و به نیازهای جدی پاسخ می‌گفته‌اند، نیز امروز اگر بتوانند کار خود را ادامه دهند، ناچار به ملاحظه کاری‌های مختلفی هستند که دامنه نوآوری و تأثیرگذاری آنها را محدود می‌سازد. مهدی خلجی، در توضیح می‌گوید:

”در آغاز دهه هفتاد، مطبوعات حوزه هم افزایش کمی پیدا کرد و هم افزایش کیفی، به این صورت که وارد مباحث نظری شدند و توانستند به خوبی مجرای انتقال مسائل دنیای جدید به درون حوزه شوند. ولی در پایان دهه هفتاد، می‌بینیم این نقش در حال تضعیف است. مطبوعات حوزه دارند تضعیف می‌شوند. تضعیف مطبوعات حوزه متأثر از ضربه‌ای است که مطبوعات کل کشور خورده. انتشار این مطبوعات یا دچار توقف و مشکل شده یا مباحث نظری به صورت کمرنگ تری در آن مطرح می‌شوند. این همه اتهاماتی که در مورد زیر سؤال بردن مبانی اسلام، به نویسندگان و مطبوعات مختلف زده‌اند، موجب شده که مطبوعات حوزه نتوانند به راحتی درباره مبانی صحبت کنند و کار نقادی و چون و چرا را پیش برند.“

حوزه‌های کامپیوتری، سایتهای مراجع

اما با همه محدودیت‌هایی که به کنترل محتوا متوجه است، نقش ابزارهای رسانه‌ای در حوزه، روز به روز در گسترش است و در این مسیر کامپیوتر و ظرفیت‌های آن محوریت یافته است. آیت الله بجنوردی:

”الان محققین، نوعاً در خانه‌هایشان در قم کامپیوتر و اینترنت دارند و به وسیله کامپیوتر از مراجع و مصادر مختلف استفاده می‌کنند. کامپیوتر کارها را آسان می‌کند در حالی که سابقاً، این مسائل نبود، کتاب وافر نبود. الان از حیث کتاب‌خانه‌ها بسیار غنی شده. کتاب‌خانه‌های پربراری داریم. در حوزه‌های علمیه کتاب‌خانه‌های مجهزی هست. خیلی از اینها در کامپیوتر رفته، می‌توانند کار سه چهارساعته را با پنج دقیقه دربیابند.“

در واقع استفاده از کامپیوتر و اینترنت، آن چنان گسترده است که مراجع بزرگ مانند آیت الله منتظری، آیت الله یوسف صانعی و آیت الله سیستانی دارای سایت اینترنتی هستند.

سامان دهی داده های فقهی

در عین حال، با وجود گستردگی استفاده از کامپیوتر، نرم افزارها و پایگاه های اطلاعاتی در حوزه، هنوز این امکانات در خدمت تحقیقات عالی و تحلیلی در متون دینی قرار نگرفته است. جویا جهان بخش می گوید:

”روی یک صفحه دیسک فشرده رایانه ای، به راحتی می توانید صد یا هزار کتاب در علم اصول را که برخی از آنها حتی چاپ حرفی ندارد و از روی نسخه های خطی یا چاپ سنگی منتقل شده اند، مورد جست و جو قرار دهید و یک موضوع را در همه این کتاب ها مورد استفاده قرار دهید. این در فقه، اصول، حدیث، تاریخ و ... هست و بسیاری از اینها محصولاتش به صورت کتاب عرضه شده، در مراکز تحقیقات و حتی پاسخ گویی به سوالات مثلاً حدیثی مورد استفاده هست.“

”اما متأسفانه تا کنون بیشتر کاری که حتی در حوزه پژوهش، از طریق این وسائل جدید صورت گرفته، مربوط به جمع آوری و سامان دهی داده هاست. اما با استفاده از سرعت و دقت این وسائل، تا چه حد به تحلیل دوباره داده ها نشسته باشیم و مغزهای اندیشه گر به تحلیل این داده ها پردازند، متأسفانه هنوز زمینه اش فراهم نشده و کمتر مورد توجه بوده. شاهدش اینکه ما الان وضعیتمان در دسترسی به متون و نصوص احادیث، نسبت به بیست سال پیش واقعاً زمین تا آسمان تفاوت کرده اما در علم درایة الحدیث، در فهم حدیث و در کار اجتهادی درون احادیث، ابداً نمی توانیم بگوئیم وضعیتمان زمین تا آسمان تفاوت کرده.“

کتابخانه های بزرگ اختصاصی

امروزه حوزه علمیه قم، نه تنها از مجلات فراوان و امکانات گسترده کامپیوتری بهره مند است، بلکه در عرصه کتابخانه ای هم برخی از روزآمدترین مجموعه ها را در ایران و در زمینه مطالعات دینی در اختیار دارد؛ کتاب خانه هایی که نه تنها آثار روز را از داخل و خارج جمع آوری می کند، بلکه نخبگان حوزه در آن، حتا به کتب ممنوعه نیز دست رسی دارند. محمد مهدی خلجی:

”کتابخانه های موجود در قم، در زمینه قرآن پژوهی، مطالعات ادیان و به ویژه مسیحیت، فلسفه دین و اخلاق، ادبیات معاصر عرب، نقد ادبی و مباحث روشنفکری عرب، تاریخ اسلام و مطالعات جدید اسلام شناسی غنی ترین و روزآمدترین کتابخانه ها در سطح کشور هستند که اغلب دوزبانه اند، عربی و انگلیسی و اغلب برای استفاده عموم آزاد و رایگان است. بخش مهم و عمده ای از این کتاب ها، کتاب هایی هستند که از نظر ایدئولوژی اسلامی، کتب ضاله محسوب می شوند، ولی به قصد پاسخ گویی به شبهات گردآوری شده اند.“

”کتابخانه مرکز ادیان، کتابخانه های زنجیره ای آیت الله سیستانی، کتابخانه مؤسسه امام خمینی که متعلق به آقای مصباح است و همین طور کتاب خانه آیت الله نجفی مرعشی که گنجینه ای از کتب ممنوعه منتشرشده پیش از انقلاب در زمینه ادبیات و فلسفه به زبان فارسی و هم چنین پژوهش های ادبی و فلسفی و علمی در جهان معاصر عرب را دارد. نزدیک به یکصد مؤسسه تحقیقاتی که در قم هست، اغلب کتابخانه های مفصلی دارند و بودجه های کلانی را برای خرید کتاب های خارجی در اختیار دارند. بسیاری از کتاب هایی که آن جا هست، بلااستفاده است، و به دلیل مشکل زبانی و فقدان هم افقی فرهنگی با درون مایه آنها کمتر کسی هست که بتواند از آنها استفاده کند، ولی به هر حال زمینه گسترده ای را برای استفاده خواستاران و پژوهش گران فراهم آورده است.“

مسأله هم افقی، البته مسأله ای بنیادین است و این پرسش را پیش می آورد که تمام این امکانات و بهره گیری از رسانه های جدید آیا توانسته است افق سنتی حوزه را به افق دنیای مدرن، فرهنگ گفت و گو و اتکا بر عقلانیت نزدیک کند؟ صالح عبداللهی تأثیر این امکانات را در متحول ساختن حوزه چنین ارزیابی می کند:

”مواردی را که اشاره کردید، در دو دهه اخیر در لایه های سطحی حوزه مطرح شد و البته طلبه های جوان بیشتر استقبال کردند و نسبت به بیرون حوزه هم کارکردهایی از خودش نشان داد. اما هیچ گاه اینها هم به لحاظ انتقال فرهنگ این رسانه ها و نحوه استفاده از آنها و کارویژه های آنها و هم به لحاظ سطوحی از حوزه که با این مسأله درگیر شدند، پدیده ای عمقی نشد. کامپیوتر ابزاری شد برای جمع آوری همان احادیث و متون و بازیابی مجدد همانها با سرعت بیشتر. زبان خارجی ابزاری شد برای عده معدودی که صرفاً بر اساس علائق شخصی گرایش نشان می دادند، برای اینکه بتوانند آن زبان را یاد بگیرند و بتوانند در نقاط دیگر همان آموزه های سنتی را، منتها با زبان خارجه، عرضه کنند. زبان عنصری برای تحول و دگرگونی در درون حوزه نشد، به این معنا که طلبه ما بیاید و متون دست اول اندیشه های امروز و فلسفه مدرن را بخواند و آن را وارد حوزه کند و درونی کند و با آن وارد یک نوع تعامل فکری و فرهنگی شود.“

”بنابراین بنده تنها اینها را امری زینتی برای حوزه تفسیر می کنم و نوعی ابزار برای ادامه همان کارکردهای سنتی و بقای همان کارویژه های پیشین، منتها با رنگ و بوی جدیدتر و شکل تر.“

گفتار پنجم: زنان حوزه در مرزهای مردانه



دختر طلبه ای در اتاق خوابگاه خود - عکس های این گفتار از امید صالحی، خبرنگاری میراث فرهنگی

به فاصله یک پل هوایی که از روی خط راه آهن می گذرد، وارد بخشی از شهر قم می شوید که چهره ای کاملاً متفاوت از سیمای سنتی و فروتنانه شهر دارد. این، بخش مدرن و ثروتمندترین شهر قم است که بعد از انقلاب گسترش یافته و با ساختمان های بزرگ و مجلل، و خانه های گران قیمت و تیپ متفاوت دختران و پسرانش شناخته می شود.

این جا محل زندگی مسئولان روحانی، روحانیون متمکن و صاحب منصبان شهر است و در عین حال محل کار و استقرار مؤسساتی مانند مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی متعلق به آیت الله مصباح، مؤسسه امام صادق آیت الله سبحانی، مؤسسه اسرای آیت الله جوادی آملی و بخشی از ساختمان های جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

قم مدرن مشتری فروشگاه های لوکس و تازه احداث شهر هم هست و البته خانم های متخصص قم جای خاص خود را در این میان دارند و آزادند تا از بهترین تولیدات زنانه غربی که عرضه می شود، خرید کنند.

جامعه الزهرا یا مدرسه زنان طلبه نیز، در همین قم مدرن و در ابتدای بلوار بزرگ سالاریه قرار گرفته است. مدرسه ای که در نیمه دوم دهه شصت شکل گرفت و امروز آموزش دینی زنان در حوزه را اداره و کنترل می کند. خانم مستجاب الدعوه یکی از صدها بانوی طلبه ای است که در جامعه الزهرا تربیت شده اند:

”در ابتدا جامعه الزهرایی وجود نداشته. در ابتدا که من خودم آن جا تحصیل کردم مکتب بود، مکتب های مختلف، مثلاً مکتب علی، مکتب توحید، مکتب زهرا. خانم ها در مکتب های متنوع و متعددی درس می خواندند. بعد از مدتی تشکیلاتی ساخته شد به عنوان جامعه یعنی دانشگاه، شد جامعه الزهرا.“

پیشینه حضور زنان در حوزه

حضور زنان در حوزه به طور عمده ناشی از تحولات بعد از انقلاب است. اما پیش از انقلاب هم معدود زنانی پیدا می شدند که نه تنها می توانستند وارد آموزش های حوزوی شوند بلکه به درجات بالای دینی و علمی نیز می رسیدند. حوزه علمیه اصفهان یک نمونه برجسته از این زنان را به یاد دارد. فضل الله صلواتی از فعالان ملی مذهبی اصفهان می گوید:

”خانم امین که به عنوان آیت الله حاجیه خانم امین یا حجة الاسلام حاجیه خانم امین گفته می شود و آن کتاب های زیادشان و آن تفسیر مخزن العرفان که مجلدات زیادی دارد و سطح بالایی دارد، ایشان هم از علمای بزرگ اصفهان بودند و صاحب نظر در عرفان و فلسفه و تفسیر و فقه و اصول. آن خانم شاگردانی تربیت کردند که هنوز هم هستند و هر کدام محورهایی هستند.“

احمد منتظری، یکی از فضایل حوزه علمیه قم می گوید، در قم هم تا پیش از انقلاب فعالیت های محدودی در تربیت زنان طلبه وجود داشته است:

”پیشقدم این تأسیس مدارس مرحوم آیت الله العظمی شریعتمداری بود که در شهر قم مرکزی داشتند و اساتیدی از خانم ها تربیت شده بودند و شاگردانی را می پذیرفتند. ولی محدود بودند. با پیروزی انقلاب این مدارس توسعه پیدا کرد و بسیار متعدد بود و الان به صورت گسترده ای با مدیریت متشکل و قوی ای هست که این خانم ها را اداره می کند، چون مسائل آنها از مدارس آقایان بسیار حساس تر است.“

نقش رقابت با همسران

بیشتر زنانی که امروز وارد جامعه الزهرا می شوند، از وابستگان درجه اول روحانیون هستند، یا فرزند روحانی اند یا همسر و خواهر روحانی. گرچه فرزندان و خواهران روحانیون ممکن است به تشویق خانواده وارد حوزه شوند اما به نظر رحیم رئوفت از مدرسان پیشین جامعه الزهرا همسران روحانیون انگیزه های فردی دارند:

”تحلیل من این است که این خانم ها وقتی با همسرانشان ازدواج می کنند، در ابتدای زندگی در یک سطح فرهنگی تقریباً مساوی هستند. بعد از مدتی که آقا ادامه تحصیل می دهد و رشد می کند به تدریج یک فاصله فکری و فرهنگی بین اینها ایجاد می شود، به طوری که دیگر حتی زبان همدیگر را هم به خوبی درک نمی کنند و مردان غالباً ممکن است به خانم ها به عنوان افرادی که فاقد تحصیلات چندانی هستند نگاه کنند. به نظر من، بخشی از انگیزه این خانم ها این است که جلوی این عقب ماندگی را بگیرند.“

فیمینیسیم حوزوی

با این همه طبیعی است که پیداشدن این انگیزه برای همسران روحانیون، بخشی از بیداری زنان در جامعه ایران باشد. چرا که چنین انگیزه هایی در میان آنها برای برابری با شوهرانشان، پیش از این به وجود نمی آمده و یا موارد آن انگشت شمار بوده است. در واقع انگیزه آنها از یک سو خانوادگی و از دیگر سو اجتماعی است. این است که رحیم رئوفت می گوید:

”من فکر می کنم می شود این تحصیلات حوزوی خانم ها را که بعد از انقلاب هم خیلی باب شد و مراکز متعددی هم برایش ایجاد شد به عنوان یک بخشی یا شعاعی از بحث فیمینیسیم در معنای عامش تحلیل کرد. به این معنا که این خانم ها احساس می کنند در آن چارچوبی که زندگی می کنند و آن فضای فرهنگی که احاطه شان کرده اگر بخواهند حرکتی کرده و خودی نشان داده باشند و ابراز وجودی کرده باشند، یکی از راه هایش این است که تحصیلاتی داشته باشند و به عنوان یک فرد دانشجوی علوم دینی یا طلبه علوم دینی مطرح بشوند.“

خانم مستجاب الدعوه نیز معتقد است تحصیل در جامعه الزهرا بر موقعیت او در جامعه تأثیر مثبت داشته است:

”به نظر بنده بسیار خوب بوده. به شخصیت لازم را به ما برای حضور در جامعه داد و این که بتوانیم در جامعه حضور داشته باشیم و فعالیت کنیم. شخصاً از تحصیلات خودم در جامعه الزهرا راضی هستم.“

محدودیت های تحصیل دینی زنان

تبلیغ و تدریس مواد دینی در مدارس از عمده ترین مشاغلی است که زنان طلبه در پیش رو دارند، ولی تحصیل دینی بیشتر آنها از پایان دوره مقدماتی یا سطح، چنان که حوزویان می گویند، فراتر نمی رود. حجة الاسلام عبایی خراسانی، مدرس حوزه و نماینده مجلس:

"این‌ها بیشتر در رشته تبلیغ وارد هستند، گاهی هم چیز می‌نویسند، و تا پایان سطح می‌خوانند. البته بعد از آن خارج هم بخوانند خوب قطعاً آنهایی که همسر دارند و بچه دارند تعدادشان کمتر می‌شود. تعداد این‌ها زیاد است و حتی بعضی از این‌ها هم هستند که دو رشته را دارند، هم رشته‌های حوزوی را دارند و هم رشته‌های دانشگاهی، مثل طلاب مرد و پسر هستند."

جداسازی جنسیتی

ولی جالب است که دنیای حوزه و دانشگاه برای زنان دو دنیای متفاوت است. در حالی که دانشگاه محیطی همگانی است که کمتر به زنانه و مردانه تقسیم می‌شود، محیط آموزشی زنان در حوزه بسته و کاملاً زنانه است، امری که آنها را با بسیاری از جنبه‌های حیات اجتماعی بیگانه می‌سازد. محمد مهدی خلجی، پژوهشگر مسائل اسلامی:

"این خط‌کشی‌های مکانی که برای زنان و مردان می‌کنند، که فضاها را تبدیل می‌کنند به فضای عمومی و فضای خصوصی، فضای مردانه و فضای زنانه، به شدت در قم وجود دارد و بر تقسیم نابرابر امکانات برای پرورش فکر تأثیر می‌گذارد. در قم طلبه‌ای که مرد است، می‌تواند به راحتی به همه کتاب‌خانه‌ها دسترسی داشته باشد و در همه جلسات سخنرانی شرکت کند و خودش سخنرانی کند و تدریس نماید، ولی یک زن نمی‌تواند از این امکانات استفاده بکند و طبیعتاً تنها جا برای او همان فضاهای زنانه است و بیرون از آن فضاها هر اتفاقی می‌افتد برای وی بیگانه خواهد بود."

بیرون از مکان‌های زنانه هم کنترل شدیدی بر زنان طلبه و به ویژه دختران مجرد اعمال می‌شود که تا محدود ساختن رفت و آمد آنها در محیط شهری نیز پیش می‌رود. احمد منتظری:

"سخت‌گیری‌ها زیاد است. حتی ساعات خروج آنها از مدرسه شان آزاد نیست و باید با هماهنگی باشد و ترددشان در شهر آزاد نیست و باید با هماهنگی با مدیریت باشد."

پرده میان استاد و دانشجو

حتا در داخل مدرسه و در سر کلاس هر نوع تماس دیداری بین طلاب و استاد مرد با آویختن پرده‌ای بین جایگاه تدریس و دانشجویان حذف می‌شود. گرچه خانم مستجاب‌الدعوه معتقد است کیفیت آموزشی و رابطه فعال با استاد از این طریق آسیب نمی‌بیند:

"زمانی که ما تحصیل می‌کردیم همین حالت پرده بود، ولی بحث کلاسی مان خیلی خوب بود و اتفاقاً خواهران خیلی راحت سوالشان را مطرح می‌کردند. تفاوت جامعه‌الزهر با دانشگاه این است که وقتی خواهرها به جامعه‌الزهر می‌آیند خودشان مایل به یادگیری هستند و اصلاً کلاس می‌نشینند برای این که چیز یادگیرند. در آن زمان این سوال برای خودم ایجاد شده بود که چطور با این که پرده حائل است ما بازیگوشی نمی‌کنیم و فقط مشغول یادگیری مطالب هستیم. این پرده و حائل برای ما مزاحم نفهمیدن درس یا نپرسیدن سوال نبود و این فضا مشکلی ایجاد نمی‌کرد."

می‌پرسم آیا او می‌پذیرد که چنین فضایی به کل جامعه نیز تسری داده شود و بر روابط مرد و زن حاکم باشد؟ می‌گوید:

"به نظر من این برای راحتی خانم‌ها بود و خود خانم‌ها تقاضا کرده بودند. البته ما این حائل را در جامعه قبول نداریم، چون برای درس و یادگیری به دلیل اقتضای نظام جامعه مشکلی نداشتیم."

اما محدودیت های ظاهری تنها مسأله آموزش های دینی زنان نیست. آنها از نظر اهداف علمی و اجتماعی نیز ناگزیرند کار خود را به تبلیغ یا تدریس محدود کنند، در حالی که درجه عالی آموزش های دینی اجتهاد است. احمد منتظری در این باره می گوید:



"شاید انگشت شمار باشند تعداد زنانی که به قدرت اجتهاد رسیده باشند، اما در زمینه تبلیغ بسیار موفق بوده اند. مبلغاتی که به شهرهای مختلف می فرستند و همین طور در همین جلساتی که در قم برگزار می شود و دیگر جاهایی که اعزام می شوند و هم چنین تربیت دبیر دینی در مدارس انجام شده و در واقع دبیرهای فقهی که در قم هستند اکثرشان آموزش دیده همین مدارس هستند."

حجة الاسلام عبایی خراسانی می گوید اصولاً این مسئولان حوزه بودند که تصمیم گرفتند آموزش زنان را محدود کنند:

"اول خیلی دایره شان وسیع بود. خیلی استعداد داشتند و درس می خواندند. بعد محدود شدند، یعنی خود مسئولین حوزه ها گفتند اینها تا این حدود درس بخوانند بهتر است و بیشتر از این دیگر درس نخوانند."

عکس از امید صالحی CHNPHOTO

و وقتی از دلیل این تصمیم می پرسیم، می گوید:

"محدودیت برای این که حال و هوای یک خانم که می خواهد خانه دار باشد، به عنوان شغل رسمی در حوزه نمی تواند باشد. این در واقع کمک است. ما طلبه ای داریم که شاغل است، یعنی می رود پیشنهاد می شود، یا مرجع تقلید می شود. ما عملاً از خواهرها کسی که مرجع تقلید باشد و یا در صراط مرجعیت برود یا به مرحله پیشنهاد می برسد و مسئول قسمتی از مساجد و برنامه های متشکل مذهبی باشند نداریم، بلکه تقریباً کار طلبگی برای آنها یک کار جنبی است."

"خواهرانی که به خانه بخت می روند، شوهرداری شان را می کنند، بچه داری شان را هم می کنند، ضمناً سخنگو هم هستند و یا معلم هستند. صدر در صد متمحص در علم و دانش نمی شوند، اگر هم می شوند کم است. این محدودیت به خاطر شرایط فعلی خواهران است. ممکن است یک زمانی مرجع تقلید هم بشوند، زمینه برنامه قضاوت هم تقریباً دارد فراهم می شود و ممکن است روزی قاضی هم بشوند. اما در شرایط فعلی مرجعیت یا پیشنهادی خلاف نیست ولی رسماً وجود ندارد. از این جهت خواستند که برنامه شان محدود باشد و مزاحم شوهرداری و بچه داری شان نباشد."

تصمیم گیری برای زنان

به روشنی می توان دریافت که این تصمیم گیری برای زنان است نه تصمیم خود زنان. در واقع آموزش زنان حوزه آموزشی مردسالار است که با توجه به تعریف سنتی مردان از زنان طرح ریزی شده است و توسط همان نظام مردسالار کنترل می شود. مهدی خلجی از این وضعیت چنین تعبیر می کند:

"هنوز تفکر بیرونی- اندرونی که در نهفت اندیشه سنتی ما وجود دارد در این ساختار آموزشی هم جریان دارد و می شود گفت که بخش آموزش زنان و بخش فعالیت علمی - دینی زنان در حوزه، در واقع، اندرونی حوزه است و آنها زائده ای نسبت به کل ساختار حوزه به شمار می روند."

زنان، مجتهدانی بدون مقلد

در چنین شرایطی تلاش برای رسیدن به مقام افتا و مرجعیت که مقامی مردانه تلقی می شود، بیهوده خواهد بود، حتی اگر طلاب سخت کوش زن به درجه اجتهاد هم رسیده باشند. خانم مستجاب الدعوه:

"گاهی عده ای از خواهرها به سطح اجتهاد هم رسیده بودند ولی شاید خوشان لزومی ندیدند که در این زمینه فعال شوند. می دانید که مقلدی نخواهند داشت. از این جهت تا سطح اجتهاد را درس می خوانند اما دیگر انگیزه ای ندارند مجتهد شوند."

در استفتایی از آیت الله منتظری از نظر ایشان درباره امکان رجوع زنان و مردان به مجتهد زن پرسیدیم. آیت الله معتقد است که در تقلید، اصل بر رجوع به متخصص است و نزد عقلای جهان بر این اساس مرد و زن تفاوتی ندارند.

زنان و آموزش مردانه

اما چنان که صالح عبداللهی از فضایی حوزه علمیه قم در تحلیلی از شرایط زنان طلبه می گوید هنوز راه درازی تا ورود جدی زنان به عرصه افتا وجود دارد:

"اولاً زنان قشر نسبتاً محدودی را نسبت به قشر مردان تشکیل می دهند، یعنی قشر مردان کاملاً غالب است. ثانیاً ظهور و بروز جدی در حوزه و در تصمیم گیری ها و در روند فعالیت های حوزه ندارند و ثالثاً آنها در همه سطح به عنوان زائده ای از نظام مردسالارانه حوزه قابل تفسیر هستند، چه به لحاظ درس هایی که می خوانند، چه به لحاظ رویه هایی که در مدارس آنها وجود دارد. تعیین کننده برای اینها همان چیزهایی است که در میان آقایان وجود دارد و یا در حوزه علمیه قم به صورت کلان وجود دارد. درس ها همان درس ها، رسائل، مکاسب، کفایه و ... همان ها خوانده می شود و اگر خانمی بخواهد مجتهد شود، حداکثر بتواند یک مجتهد درجه سه ای مانند مردان بشود و بیشتر از آن نمی تواند اوج بگیرد."

"بنابراین کارکرد زنان طلبه ما هم اساساً کارکردی است که در فضای سنت قابل تفسیر است. تفسیر آنها این است که زنان در حال انجام وظیفه و تحصیل رضایت خداوند هستند و عمل به تکلیف می کنند، ولی این که چه کارویژه جدیدی می توانند داشته باشند؟ آیا در جامعه جدید می توانند منشأ اثری باشند؟ آیا می توانند با طی کردن مراحل افتا و اجتهاد در خصوص حقوق مدرن زنان افتاهای جدیدی بکنند و شکاف هایی را در بدنه سنت ایجاد کنند؟ اصلاً چنین انتظاری را نمی توانید از آنها داشته باشید."

صدای زنان در آینده حوزه

به این ترتیب، برای راه گشودن به سمت آینده ای که در آن صدای زنان نیز در حوزه دین شنیده شود نمی توان به تکرار راه ها و روش های گذشته پرداخت، چراکه اگر مردان سنت گرا در تکرار گذشته که تاریخی مردانه است سودی داشته باشند، زنان چنان که مهدی خلجی توضیح می دهد ناگزیر از ساختن آینده ای برای خود و به دست خود هستند:

"توجه و نگاه زنان معطوف به آینده است. آنها می خواهند آینده ای را متفاوت با گذشته بنا کنند. گذشته برای آنها روزنه روشن و مایه امیدی ندارد و آکنده از سرکوب هویت زنانه و آزادی و حقوق آنهاست. در نتیجه چالش در این جاست که ایدئولوژی اسلامی می خواهد

گذشته را احیا بکند و به آن بازگردد، ولی زنان می خواهند از گذشته فرار کنند و آن را فراموش کنند و بر ویرانه آن آینده جدیدی را بسازند. اینها در دو جهت معکوس هستند و طبیعی است که آینده به کسانی تعلق دارد که به آینده فکر می کنند."



عکس از CHNPHOTO

گفتار ششم: نو شدن اندیشه دینی



”من این را بارها گفته ام و الان هم تکرار می کنم. مهم ترین میراثی که از جهان کهن همچنان باقی مانده و بهترین آینه جهان کهن است دین است و در این باره، میان ادیان فرقی نمی گذارم، خواه اسلام و خواه مسیحیت و ادیان دیگر. و صیقلی ترین آینه ای که جهان مدرن و گفتمان مدرن را نشان می دهد علم این دوران است که مشروع ترین فرزند عقلانیت مدرن است.“ - عبدالکریم سروش

مدیریت جامعه با فقه یا با علم؟

با انقلاب اسلامی روحانیت و رهبران دینی از دنیای سنتی خود وارد عصری شدند که در آن باید به مدیریت جامعه جدید می پرداختند. چنان که از زبان عبدالکریم سروش نظریه پرداز اسلامی خواندید این ضرورت تازه در درون خود حامل نوعی تباین و حتا تضاد بود، چرا که در جهان جدید نه دین که علم به اداره جامعه می پردازد و این دو از دو جهان متفاوت نمایندگی می کنند.

گرچه از همان سال های اول انقلاب، حوزه به عنوان اصلی ترین نهاد دینی دستخوش تحولاتی شده بود، و حتی بحث هایی درباره علم و دین آغاز شده بود، اما چنان که محمد مهدی خلیجی از پژوهشگران مسائل اسلامی می گوید ده سالی طول کشید تا حوزه به اهمیت رویارویی جهان جدید، الزامات مدیریت جامعه جدید و جایگاه عقلانیت مدرن پی ببرد:

”دهه اول انقلاب، دهه خاموشی نظری حوزه هاست. به دلیل تازه بودن انقلاب، ملتهب بودن فضا، آمدن نسل جدید به حوزه، مسأله جنگ و اقتدار کارزماتیک آقای خمینی و وجود مراجع بزرگ در حوزه ها، حوزه ها دچار تب و تاب های بزرگ فکری نشده بودند و در همان حالت آرامش و یقین ظاهری به سر می بردند.“

”اما در دهه دوم است که جوانه های تردیدها و پرسش های جدید زده می شود و شرایط اجتماعی و سیاسی در ایران هم کمک می کند و همین طور نسل جدید هم به بلوغی دست یافته که قدرت طرح پرسش های جدید پیدا می کند. در دوره ده ساله دوم، یعنی در دهه هفتاد، مهم ترین پرسش هایی که مطرح شدند، بر محور عقلانیت دور می زد. اگر مسأله کارآمدی حکومت دینی، مشروعیت حکومت دینی، زنان و حقوق آنها، حقوق بشر، مشروعیت الاهیات قدیم و میزان کارایی مقوله ها و مفاهیم آن طرح شدند، عنصر مرکزی اینها پرسش عقلانیت است.“

به اعتبار همین ضروریات و پرسش های جدید از یک سو و به دلیل ناکامی های فقیهان در پاسخ گویی به مسائل جامعه و سیاست از سوی دیگر حوزه در دهه دوم انقلاب، ناچار درهای خود را به روی روشنفکران دینی گشود، یعنی کسانی که با اتکا به دانش و علم جدید، قرائت های تازه ای از دین را مطرح می ساختند. محمد علی ایازی، عضو مجمع مدرسین حوزه علمیه قم:

"در این دهه جدیدترین نظریات علمی و روشنفکری در حوزه مطرح می شود و مباحثی در حوزه مطرح می شود که در گذشته در حوزه سابقه نداشته مثل بحث تأثیرپذیری معرفت دینی از معرفت بشری و ابتدای معرفت دینی بر پیش فرض های بیرون دینی، مسأله کاستن توقعات در حوزه دخالت دین و منقح کردن انتظار از دین، یا نسبت میان علوم دینی و علوم بشری، جدی گرفتن مسأله قدرت و ضرورت پرداختن به خطرات قدرت و اکتفا نکردن به آرایه های اخلاقی، بحث قرائت های جدید از اسلام و ده ها مسأله دیگر از مباحثی است که در این دهه مطرح می شود؛ مباحثی که نه تنها در گذشته مطرح نبوده که گاهی مواجه با استنکار می شده."

"اکنون همان اندیشه های روشنفکری که در مجامع غیرحوزوی مطرح می شود، خیلی راحت در مجلات و نشریات حوزه مورد بحث و بررسی و دفاع قرار می گیرد."

گرایش فقه آموختگان به علوم جدید

با درک نیازهای نو، روحانیان جوان که مخاطبان اصلی تحولات حوزه بوده اند، کوشیدند با گرایش به علوم جدید، سنت فقهی را با دنیای جدید آشتی دهند. آیت الله بجنوردی:

"کسانی که جدیداً وارد حوزه و بحث های فقهی می شوند، مقدار زیادی به علوم جدید هم وارد هستند و لذا می بینید که در برداشت ها و گزینش ها و انتخاب آرا تأثیر می کند. یک وقت خودم بنشینم در حوزه و هیچ جای دیگر را نگاه نکنم، طرز تفکر یک طور است، اما اگر واقعاً بیایم و دنیا را هم ببینم و از آن اندوخته های حوزوی خودم استفاده کنم جور دیگری فکر می کنم."

اما برای اداره جامعه جدید، علوم گوناگون از اقتصاد تا حقوق بین الملل مورد نیاز است. آیا فقیهان می توانند در همه این علوم به تخصص برسند تا از آن در اداره جامعه بهره ببرند. آیت الله بجنوردی در پاسخ می گوید:

"من قبول دارم. یک نفر در همه اینها متخصص باشد، عادتاً غیرممکن است. اما خوب می بینیم که فقها و علما از کارشناس های مختلف جامعه شناسی و روان شناسی و حقوقی و مانند آن کمک می گیرند و مشورت می کنند و خود این مشورت و کمک گرفتن خیلی در حل معضله و مسائل دخالت دارد."

"عمل به همه احکام فقهی هم بهشت نمی سازد"

اما عبدالکریم سروش معتقد است که فقه هر قدر هم که جامع و کارآمد باشد قادر به حل مشکلات جامعه امروزی نیست. وی اصولاً احکام فقهی و دینی را حداقل ممکن برای رفع مشکلات می داند، چنان که در یکی از سخنرانی هایش گفته است:

"من می دانم که در جامعه ما و در میان روحانیان ما نگاهشان به احکام دینی نگاه حداکثری است. می گویند شما به احکام فقهی عمل کنید، جامعه بهشت می شود. بنده به شما می گویم هیچ وقت هم نمی شود حتا اگر به همه آنها عمل شود. این ها حداقل لازم برای بهشت شدن است نه حداکثر ممکن. و لذا بسی کارهای دیگر باید کرد."

"فقه و عمل به احکام و دستورهای فقهی هیچ وقت آبادانی نمی آورد، یعنی لزوماً آبادانی نمی آورد، حداقل لازم است. مثالی می زنم. شما فکر کنید جامعه ای داشته باشیم که همه ازدواج ها بر وفق احکام فقهی انجام شود و نود و نه درصد ازدواج ها به طلاق منجر شود. همه مطابق احکام فقهی ازدواج می کنند و همه مطابق احکام فقهی طلاق می دهند. لذا در این جامعه تخلفی از نظر فقهی صورت نگرفته. ولی این جامعه به نظر شما جامعه آرمانی و مطلوب است؟"

جدی شدن نقد در مباحث حوزوی

در واقع، آرای دکتر سروش تأثیر گسترده در حوزه پیدا کرد و توجه روحانیت را به اهمیت معرفت شناسی دینی و تعیین انتظاراتی که می توان از دین داشت برانگیخت. محمد تقی فاضل میبدی، عضو مجمع مدرسین حوزه قم از سنت نقدی می گوید که امروزه نه تنها فقه که دیگر شاخه های مباحث دینی را دربر گرفته است:

"الان سنت نقد نسبت به سنت های گذشته رواج جدی در حوزه ها دارد و خیلی از ادبیات گذشته ما هم در فقه و هم در اصول، کلام، فلسفه، مسائل اخلاق، امروز مورد نقد قرار گرفته. زمانی که آقای دکتر سروش مسأله معرفت شناسی دینی را مطرح کرد، نقادی نسبت به سنت های گذشته در حوزه جدی شد. البته طبیعی است که تفکر ایشان صد در صد مورد قبول واقع نشده ولی باعث شده که نسل نوی حوزه به سمت طرح مباحث نو حرکت کند و شبهات جدید را دنبال کند و پاسخ آن را بیابد."

مصلحت، مبانی دگرگون ساز فقهی

گرچه کوشش روشنفکران دینی از بیرون سنت فقهی سهم عمده ای در تحول فکری حوزه داشته است، اما نباید فراموش کرد که آیت الله خمینی به عنوان پیوند دهنده اصلی فقه و مدیریت سیاسی جایگاه خاص خود را در این تحولات و در درون سنت فقهی دارد. او در واقع برای کارآمد ساختن فقه مبانی تازه ای را وارد بحث استنباط کرد. فاضل میبدی:

"من اگر بخواهم مثالی بزنم، همین مسأله تأمین مصلحتی که آیت الله خمینی مطرح کرد تحولی بود در مبانی کلامی، به دلیل این که حوزه های شیعی، سنت مصلحت یا استصلاح را قبول نداشتند ولی این الان وارد حوزه ها شده و خیلی از مبانی قدیم را به هم می زند."

و شاید تنها از این راه بود که مفاهیم تازه اجتماعی و سیاسی می توانست در چارچوب دینی راه یابد. مفاهیمی که به تعبیر عبدالکریم سروش، از سنت سیاسی غایب بود:

"مفاهیم جدیدی مثل حق، وطن، ملت، شهروندی، دولت مدرن، حقوق شهروندی و امثال اینها کاملاً از ادبیات و گفتمان گذشته ما غایب است و مطلقاً وجود ندارد. حتا وقتی شما به اندرزنامه ها و شریعت نامه ها و امثال اینها مراجعه می کنید، این مفاهیم را در آن جاها نمی بینید. رابطه حاکمان و محکومان، به نحو دیگری تعریف و دیده می شود."

آشتی با مفاهیم جدید

تنظیم رابطه تازه میان دولت و شهروندان و پذیرش مفاهیم تازه سیاسی اگرچه نه آسان ولی با گذشت زمان و با فشارهای اجتماعی و درک مقتضیات از سوی گروه های تجددخواه روحانیون در حوزه و ادبیات دینی به بحث هایی جدی تبدیل شد. محمد تقی فاضل میبدی:

"برخی از عالمان دین مانند شیخ فضل الله نوری مسأله مشروطیت را به عنوان چیزی خطرناک تلقی می کردند و حتا قانون اساسی را ضلالت نامه می دانستند. یا زمانی که امام خمینی انقلاب کرد و جمهوریت را مطرح کرد خیلی ها می گفتند که این چیز غربی است و نباید

در ادبیات دینی راه داد. یا حالا آقای خاتمی که مسأله مردم سالاری و جامعه مدنی را مطرح کرد خیلی ها گفتند که این غربی است و با دین نمی سازد. ولی الان در حوزه ها مسأله مردم سالاری و جامعه مدنی دارد جا می افتد و جزو ادبیات دینی ما قرار می گیرد."

تحول در حقوق زن و حقوق اقلیت ها

در پرتو این مباحث جدید، حقوق افراد و گروه های اجتماعی از نظر دین، در حال دگرگون شدن است. محمد تقی فاضل میبیدی به تحول در دو بحث حساس یعنی حقوق اهل کتاب و اقلیت ها و حقوق زن اشاره می کند:

"در حوزه ها آن بحث هایی که درباره حقوق اقلیت ها یا حقوق زنان مطرح بود الان به گونه ای دیگر مطرح است. امروز غالب علمای حوزه فتوا می دهند که زن می تواند قاضی شود."

اگر حقوق اهل کتاب و مثلاً بحث طهارت آنها در پرتو مراودات بین المللی روحانیون سیاستمدار و سیاستمداران نظام دینی دستخوش تحول شده یا زنان به دلیل حضور فعال اجتماعی و مبارزه برای حقوقشان به بخشی از آن چه می خواهند دست یافته اند، دیدگاه های سخت گیرانه روحانیون سنت گرا درباره برداشت های تازه از دین، که به نام اختلاف قرائت ها شناخته می شود نیز امروزه آشتی جویانه تر و با مدارای بیشتری مطرح می شود. محمد علی ایازی:

"بعضی از مباحث اول با استنکار سران و زعما مطرح می شود و با مخالفت های جدی مواجه می شود، مثلاً مسأله اختلاف قرائت ها تا آن جا پیش می رود که می گویند اگر کسی معتقد باشد در اسلام اختلاف قرائت ها داریم کافر است، اما همان کسان، الان می گویند اختلاف قرائت هایی که منجر به کفر می شود درباره ضروریات اسلام است نه در همه مسائل اسلامی."

ولایت فقیه و مردمسالاری

در جریان این نقد و بحث ها هسته اصلی مدیریت فقها بر جامعه یعنی اصل ولایت فقیه نیز از تحول و نقادی در امان نماند. با این همه تأثیر نقدها و بحث های نظری جدا از فشار تغییرات اجتماعی و ناکارآمدی فلسفه سیاسی فقها نبوده است. محمد علی ایازی:

"واقعیت هایی به وجود آمد و پرسش هایی مطرح شد که دیدند اگر اندیشه ولایت فقیه اتکایی به مردم نداشته باشد و نتواند مشروعیتش را از مردم بگیرد، دچار بحران می شود. بحث آزادی یا حقوق بشر، لزوم مهار قدرت یا آسیب هایی که از ناحیه قدرت به وجود می آید که در دهه اخیر و نوشته های پژوهش گران حوزوی مطرح می شود، دقیقاً در ارتباط با مسائل و مشکلاتی بوده که در نظام و حکومت دینی به وجود آمده است."

نسل جدید حوزه اکنون در موقعیتی قرار دارد که پیشگامان نظری تحول در اندیشه دینی را پشت سر می گذارد. سرعت تحولات چندان است که حتا کسی مانند عبدالکریم سروش بیش از چند سالی نمی تواند مقام پیشتازی در عرصه اندیشه دینی را در اختیار داشته باشد. مهدی خلیجی:

"دکتر سروش در تاریخ بیست سال اخیر حوزه ها یک حادثه بود، ولی به نظر من نقش مهم تر او این بود که ناخودآگاه طلبه ها را از معبر نظریه های خود به سرچشمه اندیشه مدرن هدایت کرد. به این صورت که نسل جدید محققان حوزه بیش از آن که در شرایط کنونی متأثر از آرای او باشند تلاش می کنند به منابع اصلی اندیشه مدرن رجوع کنند و در نتیجه به نحوی از نظریه های آقای سروش گذر کرده اند."

آیا به این ترتیب می توان گفت که با توجه به جریان نو شدن اندیشه دینی، جایگاه سنتی حوزه و روحانیت در حال زوال است؟ رحیم رئوفت عضو تحریریه مجله نقد و نظر و مدرس حوزه معتقد است برعکس، روحانیت سنتی که از سیاست و نواندیشی فاصله می گیرد با اقبال تازه ای از سوی مردم روبه رو شده و به بازسازی جایگاه خود مشغول است:

”من فکر می کنم جامعه به نقش سنتی روحانیت گرایش بیشتری پیدا کرده است. روحانیتی را بیشتر می پسندد که همان کارکردهای سنتی خود را انجام می دهد، امام جماعت است و وعظ و خطابه ای می کند و رفتارهای این چنینی. و از روحانیتی که دغدغه و شور و هیجان سیاسی دارد تا اندازه ای حد اقل در این برهه خسته شده است. بنابراین فکر نمی کنم نقش سنتی حوزه و روحانیت روبه زوال باشد، بلکه به نوعی در حال بازسازی خودش است.“

در واقع چهره حوزه علمیه مانند خود جامعه ایران از گرایش های متفاوت و گاه متضادی نشان دارد که ویژگی دوران گذار از جهان سنتی به دوران جدید است. اما نکته این جاست که شناخت از سنت نیز در این میانه شناختی دقیق نیست. محمد مهدی خلجی:

”بحران حوزه ها تنها از بیگانگی با تجدد مایه نمی گیرد. حوزه های علمیه از سنت اسلامی هم بیگانه اند. علمی که در دوره تمدن اسلامی وجود داشت و بسیاری از اندیشه های اصیل آن دوره برای اهل حوزه کنونی نا آشنا هستند. در حوزه های امروز عموماً نه جاحظ ادیب را می شناسند، نه شیخ اشراق فیلسوف را و نه حتا شیخ مفید فقیه را و همه سنت برای حوزویان تقلیل پیدا کرده به مبانی فقهی و اصولی قرون متأخر. بنابراین حوزه ها دچار یک گسست مضاعف اند، هم از سنت و هم از تجدد.“

بحران عقلانیت و بازشناسی سنت

بنابراین در پاسخ به این سؤال که اصلی ترین چالش نظری در برابر حوزه های علمیه و برای راه گشایی به آینده ای هماهنگ با دنیای مدرن و عقلانیت جدید کدام است، مهدی خلجی می گوید:

”چالش آینده حوزه نحوه مواجهه آن با سنت است. اگر حوزه ها بخواهند از تنگنا و بحران کنونی بیرون بیایند باید مبانی منقحی را برای مواجهه انتقادی با سنت داشته باشند. داشتن این مبانی موقوف به این است که بر سنت و تجدد اشراف و شناسایی قابل قبولی پیدا کنند. در نتیجه مسأله آینده حوزه تلاش برای بازشناسی سنت و تجدد است، به این هدف که بتوانند با نقد سنت زمینه خروج از بحران عقلانیت را پیدا کنند.“

و جویا جهان بخش، مدرس حوزه علمیه اصفهان از نگاهی دیگر بر اجتهاد پویا به معنای گسترده آن تکیه می کند، اجتهادی که تحقق آن کم از نوزایی در حوزه های علمیه نیست:

”اگر بخواهم به یک موضوع اصلی به عنوان چالش فراروی حوزه ها اشاره کنم، مسأله نواندیشی و اجتهاد پویاست. این اجتهاد لزوماً اجتهاد فقهی و اصولی نیست، بلکه اجتهاد همه سویه و نواندیشی در کلام و فقه و تفسیر و اصول و حدیث است. به این معنا که این نواندیشی نه به جنبه تفریطی تحجر و جمود دچار باشد که ما صرفاً واگویه گر سخنان پیشینیان باشیم و در حد درک و اجتهاد پیشینیان بمانیم که این در سنت علمی ما هم مذموم است و نه این که به جنبه لابلالی گری بیفتیم که این هم متأسفانه چیزی است که مظاهر سیاسی آن در برخی روحانیان دیده شده و بنده نمی خواهم اشاره صریح بکنم.“

”این که به هر حال گمان کنیم که در مواجهه با تجدد خیلی راحت باید از همه چیز دست کشید یا در مواجهه با روزگار نو همه چیز را باید به همان شکلی که بوده است نگاه داشت و همه چیز مقدس و ثابت است، این هر دو با سنت اجتهاد شیعی و اصل اصیل اجتهاد ما سازگار نیست.“

گفتار هفتم: حوزه در چنبره قدرت سیاسی



آیت الله خامنه ای ناگزیر بود حوزه ها را به نفع خودش مهار کند، چون نه تنها حوزه ها باید رسماً نظریه ولایت فقیه را می پذیرفتند، که فقاهت او را هم نباید زیر سوال می بردند

انقلاب اسلامی، حوزه علمیه را از یک نهاد اجتماعی و علمی به یک نهاد سیاسی تبدیل کرد.

حوزه پس از انقلاب، نه تنها می باید در چاره جویی نظری و فقهی بازوی حکومت دینی برای مسائلی بود که در اداره جامعه پیش می آمد، بلکه در عمل، تربیت کارگزاران حکومتی هم از آن خواسته می شد. محمد مهدی خلیجی:

”نه تنها تفکر حوزوی می بایست پشتوانه ایدئولوژیک نظام سیاسی و مبنای قانون گذاری قرار بگیرد، که بسیاری از مناصب حکومتی مثل مجلس خبرگان، شورای نگهبان، وزارت اطلاعات، مسئولیت های مهم قضایی و همین طور امامت جمعه در اختیار انحصاری فقها قرار گرفت.“

”به عبارت دیگر، حوزه ها تبدیل به نهادی سیاسی برای تربیت کارگزاران سیاسی شدند. به این ترتیب نظم درونی و خودجوشی که پیش از انقلاب بر حوزه ها حاکم بود، از هم پاشید و خواه ناخواه نظم تازه ای مستقر شد که نوپا بود و مشکلات خود را داشت.“

آمیختگی حوزه با قدرت سیاسی

به این ترتیب، حوزه نظراً و عملاً با قدرت سیاسی درآمیخت. امری که نتایج آن به تدریج، اسباب نگرانی بزرگان و اندیشمندان حوزه شد. محمد علی ایازی:

”به نظر من از دشوارترین مسائلی که می شود گفت در حوزه پدید آمده و آگاهان به مسائل دینی را به شدت نگران کرده، همین مسأله اتصال حوزه به قدرت و ارتباط تنگاتنگی است که قدرت با حوزه ها پیدا کرده.“

”یک تصور عمومی جامعه ما این است که آنچه که حاکمیت به عنوان دین و ارزش ها انجام می دهد، همان چیزی است که در حوزه ها مورد قبول است، یعنی مراجع هم همان را مورد تأیید قرار می دهند. در حالی که واقعیت این نیست.“

تحول نقش اجتماعی روحانیون

اما در نگاه اول، این تمایز حوزه از حکومت چندان دیده نمی شود. آنچه هست این است که گرایش های دولتمردان روحانی، نگاه متفاوتی به سرنوشت انقلاب و حوزه ها و حتا دین ایجاد کرده است. دکتر احسان نراقی، جامعه شناس:

”در حوزه، انقلاب از آزادی خواهی و تجدد تا حدی یک تمایل ارتجاعی پیدا کرده. یعنی دین وسیله ای برای بیداری مردم بوده، ولی الان برای عده ای وسیله ای برای بقایشان در قدرت شده. دو هدف متفاوت. روحانیونی که با دستگاه و با حاکمیت و با این نهادها مربوط اند، کم کم انقلاب برایشان نان و آب شده نه هدف، هدف عالی و متعالی.“

”پیشنماز زمان آقای طالقانی یا خود امام خمینی یک نقش دیگری داشت. نقش اش تهییج مردم بود برای مبارزه با استبداد و استعمار. الان شده حفظ یک موقعیت های خاص.“

خرج کردن دین برای دولت

در واقع، استفاده ابزاری از دین، برای پیشبرد مقاصد سیاسی، چنانکه محمد علی ایازی می‌خواهد، سبب شد که ارزش‌های دینی و هم چنین نظام مبتنی بر حکومت دینی در معرض تردید قرار بگیرد:

”در این دهه اخیر از راهکارهای دینی بسیاری برای مشروعیت دادن به حکومت دینی استفاده شده، حتا بیش از اندازه؛ تا جایی که بخشی از ارزش‌های دینی را برای نسل جدید زیر سؤال برد.“

”مراجع هم احساس کردند که نباید این قدر خودشان را متصل به قدرت کنند و طوری شود که همه حساب‌های حکومت به نام دین هم تمام شود. لذا تدریجاً و عملاً راهشان را جدا کردند و این خودش زمینه بحث‌های جدی در رابطه با اصل اینکه حکومت دینی داریم یا نداریم و ولایت فقیه شد.“

اقتدار دولت در مقابل اقتدار حوزه

حکومت دینی از یک نگاه، زاییده حوزه و اقتدار سنتی حوزه بود. اما از آن جا که دو اقتدار در یک نظام دینی مشروعیت حاکمیت را از دیده رهبران سیاسی به خطر می‌اندازد، حکومت به محدود کردن حوزه گرایش پیدا کرد و در این مسیر اقتدار سنتی حوزه را در معرض فروپاشی قرار داد. صالح عبداللهی از تحلیلگران درس خوانده در حوزه:

”نظام سیاسی در دو دهه اخیر، به نحوی تلاش کرد خود را تنها نماینده اصلی حوزه قلمداد کند و بلکه مشروعیت حوزه را هم ناشی از مشروعیت خود تفسیر کند و به نحوی خود را منبع و مصدر مشروعیت دین و نهادهای دینی قرار دهد. بنابراین آنچه که در بدنه اجتماعی به عنوان پایگاه‌ها و لایه‌های اجتماعی مربوط به حوزه و روحانیت و مراجع قرار داشت، در معرض فروپاشی و اضمحلال قرار گرفت.“

اما حوزه در این میان، چه کرد؟ البته درافتادن با حکومت دینی کار آسانی نبود. اما مراجع وقت به عنوان حافظان اقتدار حوزه از اعتراض و ابراز نگرانی خودداری نکردند. محمد علی ایازی:

”مثلاً مرحوم آیت الله گلپایگانی، وقتی که در رأس حوزه بودند و مرحوم امام هم در حال حیات بودند. بعد از فوت مرحوم امام هم، مرحوم آیت الله گلپایگانی، یک نوبت اعضای شورای مدیریت را دعوت کردند و رسماً این نگرانی خود را ابراز کردند. به این هم اکتفا نکردند و این را اعلام کردند و در وصیت نامه خود این را ثبت کردند که من نگران این هستم که مبدا حوزه‌های علمیه اتصال به قدرت پیدا کند و در آینده حوزه‌ها یک شکل دولتی پیدا کند یا به گونه‌ای شود که دستگاه‌ها و نهادهایی بتوانند در کارهای حوزه دخالت کنند.“

وابسته شدن اقتصادی حوزه به دولت

حوزه امروز تا حدود زیادی، وابسته به کمک‌های مالی دولت و نهادهای پرنفوذ صاحب قدرت است. این وابستگی مالی نیز می‌تواند استقلال نظر و عمل حوزه را محدود سازد. در حالی که حوزه‌های شیعه در سنت، به استقلال از حکومت‌ها شناخته می‌شوند. حجت الاسلام عبایی خراسانی در این باره می‌گوید:

”همان طور که فرمودید هم حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه، و هم آیت الله گلپایگانی و هم آیت الله خامنه‌ای و هم مراجع مقدس تقلیدی که الان حیات دارند، روی مسأله استقلال حوزه عنایت دارند. ولی صحبت سر این است که ببینیم تنها ارتباط مالی با دولت انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی سبب از بین رفتن استقلال حوزه می‌شود یا نه.“

”حضرت امام معتقد بودند اگر در حد کمک گیری مالی و شبیه اینها باشد، مزاحمت با استقلال ندارد اما اگر یک سلسله دخالت های دیگری باشد که سبب شود دولت نفوذ پیدا کند، بعضی افراد را حذف کند، بعضی شرایط را اضافه کند، بعضی را تقویت کند، بعضی را تضعیف کند اینها بله. دخالت کردن که فلانی منزوی شود یا فلانی تقویت شود، اگر این چیزها باشد دخالت کردن در حوزه و تضعیف حوزه می شود و سبب می شود استقلالش را از دست بدهد.“

مشکل اصلی: کنترل دولتی حوزه

در عین حال طبیعی است که در یک حکومت دینی، نمی توان انتظار داشت حوزه از حکومت کاملاً مستقل بماند. اما آنچه استقلال حوزه را به خطر انداخته، ارتباط با حکومت و نهادهای حکومتی نیست، بلکه کنترل حوزه از سوی حکومت است. محمد علی ایازی:

”من فکر می کنم یک قسمت این است که حوزه ها تئوری سازی کنند و اندیشه های دینی را در آن جا منقح و باز کنند و یا نیازهای فکری و نظری یک حکومت دینی را درک و بحث و آماده کنند. این یک امر طبیعی است. اما اینکه حوزه زیر مهمیز حکومت قرار بگیرد، این، استقلال را به خطر می اندازد. الان یک نهادهایی در حوزه تأسیس شده اند که عملاً دارند حوزه ها را کنترل می کنند.“

برخی از این نهادها مانند تشکیلات آیت الله مصباح یزدی، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم یا مرکز تحقیقات کامپیوتری در علوم اسلامی، ظاهراً خصلت های پژوهشی دارند، اما در عمل به شدت سیاسی اند. صالح عبداللهی درباره ویژگی نهادهایی که حکومت از طریق آن در حوزه اعمال نفوذ می کند، می گوید:

”تصور بنده این است که پاره ای از این نهادها با عنایت قدرت سیاسی و نظام سیاسی و تأکید و حمایت آن و گاهی با فشار نظام سیاسی به وجود آمده اند. اینها برای انجام کارویژه های خاصی مورد حمایت قرار گرفته اند. در مقاطع مختلفی هم از اینها استفاده های ویژه ای شد. فرض بفرمایید در دوره رهبری آیت الله خامنه ای، برای اجازه اجتهاد گرفتن و برای اعلام مرجعیت ایشان، پاره ای همین نهادها فعالانه وارد عمل شدند و لایه های دیگر حوزه را دعوت کردند به اینکه در این تأیید و تنفیذ مشارکت کنند و این مشروعیت را بازسازی کنند.“

”بنابراین، برخی از مؤسسات اساساً این گونه پدید آمدند. در واقع، منشأ پدیدآمدنشان خواست نظام سیاسی بود. اما پاره دیگری از این نهادها منشأ پدید آمدنشان چنین نبوده، منتها در دوره پس از فوت امام خمینی کارکردهای خاصی پیدا کرده اند و این برمی گشت به سبک و منش و ایستارهای ذهنی رهبران جدید نظام سیاسی که آنها احساس نگرانی بیشتری نسبت به حوزه مستقل از نظام سیاسی می کردند و اهرم های آنان هم برای ورود به حوزه همین نهادهای جدید بود.“

”آنها از طریق نهادهای جدید که طلاب جوان تر آن جا بودند و درس های جدیدتری در آن جا خوانده می شد، می توانستند ارتباط با بدنه حوزه برقرار کنند و الا نهادهای سنتی حوزه طبعاً ارتباط نمی گرفتند و هر چه اینها تلاش می کردند کمتر به نتیجه می رسیدند. بنابراین من دسته دوم این نهادها را هم معلول فعالیت های نظام سیاسی در دهه دوم پس از انقلاب می بینم.“

بیم از حوزه در دوره آیت الله خامنه ای

اما چرا دستگاه رهبری کشور پس از مرگ آیت الله خمینی، از یک حوزه مستقل بیمناک بوده و به کنترل آن به ویژه از نظر سیاسی توجه داشته است. محمد مهدی خلجی در توضیح به تفاوت بنیادین میان دو دوره رهبری آیت الله خمینی و آیت الله خامنه ای اشاره می کند:

"آقای خمینی مشروعیت و رهبری خود را از فقهای خبرگان نگرفته بود، بلکه در شرایط و فرایند خاصی به رهبری رسیده بود. در حقیقت رهبری ایشان محصول شور و التهاب حاکم بر جامعه و موقعیت انقلابی آن دوران بود. به همین دلیل آقای خمینی برخورد رسمی و گسترده با حوزه ها پیدا نکرد و در دهه اول انقلاب حوزه ها تقریباً در کنار جریان انقلاب به حیات عادی خود ادامه می دادند."

"ولی آقای خامنه ای مشروعیت خود را از مجلس خبرگان گرفت. یعنی در مورد رهبری ایشان بحث و چون و چرا در سطوح مختلف اجتماعی و سیاسی و حتی حوزوی وجود داشت. به همین جهت آقای خامنه ای ناگزیر بود حوزه ها را به نفع خودش مهار کند، چون نه تنها حوزه ها باید رسماً نظریه ولایت فقیه را می پذیرفتند، که فقاقت ایشان را هم نباید زیر سؤال می بردند."

"وقتی حوزه ها به منبع مشروعیت آقای خامنه ای تبدیل شدند، آقای خامنه ای دیگر نمی توانست در این شرایط در برابر آنها بی تفاوت باشد. به همین سبب، در دهه اول انقلاب یک اپوزیسیون متحد و قوی در حوزه علیه آقای خمینی شکل نگرفت، ولی در دهه دوم این جریان مخالف در سطح گسترده ای به وجود آمد و از مراجع بزرگ و قشر سستی حوزه تا نسل جدید را در برگرفت."

آفات وفاداری حوزه به نظام سیاسی

در مسیر دخالت های حکومت حتی نظام علمی حوزه هم به خطر می افتد و تحت الشعاع حفظ نظام سیاسی قرار می گیرد، چرا که در بسیج نهادها و نیروهای طرفدار حاکمیت در حوزه، طبعاً مسأله اصلی وفاداری آنها به شخص حاکم است و اگر از نظر علمی و پایه اجتماعی و فرهنگی چندان پایه و مایه ای نداشته باشند، از آن چشم پوشی می شود. محمد علی ایازی:

"مؤسسه ها و نهادهایی در حوزه به وجود آمده که توسط مراجع هم بارها خطراتش گفته شده. اینها تأثیر و نفوذشان غیر طبیعی است و نقش آنها گاهی به شکل شانتاژ و فشار سیاسی و نظامی است. اینها هستند که حتا از نظر علمی و فرهنگی نگرانی را هستند. مثل تشکیلاتی که به نام تیپ امام صادق است و در واقع تشکیلاتی مربوط به سپاه است ولی اعضایش را از روحانیان جوان گرفتند و می آیند وارد می شوند و عمل می کنند و دخالت می کنند. دادگاه ویژه هست، بخشی از تشکیلات گزینش شورای مدیریت است که قدرتش را از جای دیگری می گیرد. اینها تشکیلاتی هستند که معمولاً دخالت می کنند و استقلال حوزه بیشتر از ناحیه این نهادها در خطر قرار می گیرد تا هر تشکیلات دیگری."

دستاوردهای وفاداری به نظام سیاسی

در بده بستان حوزه و قدرت، شاید بهترین حاصل حوزه، تشکیلاتی نوینی باشد که امور آن را به نظم درآورده است. در واقع اگر فشار نظام سیاسی نبود حوزه چندان علاقه ای به مدرن شدن از خود نشان نمی داد. صالح عبداللهی:

"اوج اصلاحات را در تشکیل بوروکراسی جدید حوزه می توانیم ببینیم. ابتدا شورای مدیریت بود و بعد مرکز مدیریت، که تأسیس آن از سوی عناصر درونی حوزه شروع نشد. این مراجع نبودند که آوانگارد تشکیل بوروکراسی مدرن باشند یا این مدرسین عالی رتبه نبودند که به دنبال چنین اهدافی باشند."

"در واقع این خواست و فشار نظام سیاسی بود که از حوزه می خواست وضعیتش را ساماندهی کند و از این حالت باز و به یک معنا سامان نیافته و غیر منظم و به هم ریخته و پراکنده، خود را خارج کند و یک بوروکراسی متمرکزی بر آن حاکم شود. بنابراین منشأ پیدایش این بوروکراسی جدید، اصلاح و ساماندهی وضع بود، منتها بنا به خواست نظام سیاسی و از بیرون حوزه و نه از درون حوزه."

نظم جدید حوزه کنترل را آسانتر می کند

اما این نظم پدیدآمده حاصل از اصلاحات و نوگرایی در حوزه، از آنجا که درونی نبوده در خدمت همان نظام سیاسی ای قرار گرفته است که آن را به وجود آورده است.

در واقع کنترل سیاسی و امنیتی حوزه و طلاب آن در نظم فعلی آسان تر شده است و قلب آن بخشی از تشکیلات جدید حوزه است که مرکز آمار نامیده می شود و تک تک طلاب در آن دارای پرونده ای هستند. محمد علی ایازی:

"مشکل این است که در واقع این مرکز آمار نظراتش را از بیرون حوزه می گیرد و گاهی بعضی از اعضای مدیریت حوزه مطرح می کنند که اینها در اختیار ما نیستند، مثل تشکیلات حراست هایی که در وزارت خانه ها عمل می کنند که معمولاً از وزارت خانه ها دستور نمی گیرند و از جای دیگری دستور می گیرند. حوزه ها از گذشته مستقل عمل می کردند ولی آنها دستوراتشان را از جای دیگری می گیرند و تا جایی که می دانم گاهی اعمال نظرهایشان نه مورد رضایت مراجع بوده و نه مورد رضایت اعضای بلندپایه شورای مدیریت."

"آنها به هیچ وجه راضی به این وضع نبودند. عملاً می بینیم که آنها اعمال قدرتی می کنند که در آینده خطراتی جدی برای استقلال و پویایی حوزه ها خواهد داشت. همان طور که شما می بینید بخشی از مهاجرت هایی که از حوزه به دانشگاه ها شده و طلاب را سرخورده کرده، به دلیل شیوه های برخوردی بوده که از همین ناحیه اعمال می شده."

سیاست گریزی حوزه سستی

آیا راه برون رفتی برای حوزه که در چنبره قدرت سیاسی، ناامیدانه، گرفتار است، وجود دارد؟ شاید راه حل آن است که شبکه های سستی اقتدار در حوزه نه تنها از سیاست فاصله نگیرند که به سیاست مستقلی دست یابند تا صدای آنها را متمایز از صدای رهبران حاکم به گوش اهل دین برسانند. صالح عبداللهی:

"تا زمانی که شبکه های داخلی حوزه های ما با قدرت سیاسی کاری ندارند، قطعاً قدرت سیاسی با آنها کار دارد و در نتیجه اینها به زانده ای از قدرت سیاسی تبدیل می شوند. چنین تفسیری البته در سطوح اجتماعی ما به چشم می خورد. اما اگر بیابند و موضع خودشان را روشن بکنند و بتوانند، یعنی چنین ظرفیت هایی داشته باشند، حضور خودشان را در بدنه اجتماعی به عنوان یکی از عناصر جامعه مدنی تعریف کنند و تفکیک و تمایز خودشان را از قدرت سیاسی به ظهور برسانند و با شفافیت بیان کنند، آن وقت می توانند از این بحران کنونی بیرون بروند و پایگاه اجتماعی خود را بازسازی کنند."

"ولی در شرایط کنونی وضعیت دقیقاً همین طور است، خیلی نا امیدکننده است، یعنی بحران مشروعیت در سطح نظام سیاسی، برای سازمان هایی مثل حوزه علمیه، به بحران های مشروعیت در سطوح اجتماعی منجر خواهد شد."

گفتار هشتم: زوال مرجعیت سستی



آیت الله منتظری در آغاز به رهبری رسیدن آیت
الله خامنه ای شدیداً به او اخطار داد که حق دادن
فتوا ندارد

قدرت سیاسی پس از انقلاب، با حوزه رابطه ای برقرار کرد که نهاد مرجعیت، به عنوان
کانون اقتدار سستی حوزه علمیه نمی توانست از آن برکنار بماند.

در واقع در تاریخ تحولات اخیر حوزه چالش ها و بحران های اصلی دقیقاً در همین جا و در
پیوند با مرجعیت به وجود آمده است. وقتی در قانون اساسی جمهوری اسلامی قانون گذاران
می نوشتند که رهبر باید مرجع باشد، نمی توانستند حدس بزنند که تبعات اجتماعی و
سیاسی آن واقعاً چه خواهد بود و وقتی هم که در بازنگری قانون اساسی شرط مرجعیت را
برای رهبری حذف کردند باز هم تصور دقیقی از مشکلاتی که این دوگانگی ایجاد می کرد
نداشتند.

مرجعیت نهادی مصادره شده

مرجعیت، به هر حال نهادی قدرتمند بود که نظام جمهوری اسلامی که مبتنی بر تفکر شیعی است نمی توانست به آن بی اعتنا بماند. صالح
عبداللهی توضیح می دهد که چرا پس از آیت الله خمینی ولی فقیه که بدون نیاز به شرط مرجعیت در بالاترین نقطه هرم سیاسی قرار گرفته
بود در عمل به سمت یگانه کردن اقتدار سیاسی با اقتدار مرجعیت گرایش پیدا کرد:

”عالی ترین مرجع اقتدار شیعه قبل از انقلاب، عالی ترین نقطه اقتدار سیاسی یا دقیق تر بگوییم اقتدار اجتماعی، مرجعیت بود. پس از تشکیل
دولت جمهوری اسلامی، چون ما در نظام سیاسی نمی توانیم بیش از یک مرکز عالی اقتدار و مشروعیت داشته باشیم خواه ناخواه تعارضی
پیش می آمد بین نظام سیاسی که اوج اقتدارش در تئوری ولایت فقیه ظاهر می شد و بین مسأله مرجعیت که اوج اقتدار تشیع را پیش از
انقلاب و تأسیس نظام جمهوری اسلامی نشان می داد.”

”این تعارض باید به شکلی حل می شد، یعنی قدرت سیاسی نمی توانست بپذیرد و تحمل کند که مرجعیت برای خود اقتدار مستقلی داشته
باشد و منفک از نظام سیاسی برای خودش اقتدار و مشروعیت مستقلی را به عنوان عالی ترین نقطه رقم بزند. بنابراین تلاش ولایت فقیه یا
نظام سیاسی ما معطوف به این شد که مرجعیت را در دل خودش هضم کند و به نحوی خودش را نماینده اصلی و یا حتماً منبع و مصدر
مشروعیت نهادهای دینی از جمله مرجعیت قرار بدهد.”

آیت الله منتظری و سخترانی ۱۳ رجب

با مرگ آیت الله اراکی در آذر ماه هزار و سیصد و هفتاد و سه، آخرین مرجعی که به نسل کهن تعلق داشت، از صحنه رهبری دینی خارج
شد.

در بحبوحه معرفی گروه تازه ای از مراجع تقلید، نام رهبر کشور نیز با توصیه و فشار نیروهای امنیتی و اطلاعاتی در فهرست حائزان شرایط
برای مرجعیت قرار گرفت، فهرستی که از سوی جامعه مدرسین حوزه قم و جامعه روحانیت مبارز تهران، انتشار یافت؛ امری که با اعتراض
نهان و آشکار شماری از مراجع روبه رو شد و از جمله واکنش شدید آیت الله منتظری، از مراجع مسلم تقلید را برانگیخت:

"شما که در شأن مرجعیت نیستی! زمانی تذکر دادیم قبل از فوت آقای اراکی، در شرف فوت آقای اراکی بود من به وسیله آیت الله مؤمن چند تا پیام برای ایشان دادم. این متن پیام است به دستشان هم رسیده با چیزهای دیگر. تکه ای از آن را می خوانم. به ایشان پیام دادم منتها نخواستند گوش بدهند. نوشتیم: 'مرجعیت شیعه همواره قدرت معنوی مستقلی بوده. بجاست این استقلال به دست شما شکسته نشود و حوزه های علمیه جیره خوار حکومت نشوند که برای آینده اسلام و تشیع مضر است و هرچه هم ایادی شما تلاش کنند جناب عالی اثباتاً موقعیت علمی مرحوم امام را پیدا نمی کنید. نگذارید قداست و معنویت حوزه ها با کارهای دیپلماسی ارگان ها مخدوش شود!'

شما چه حقی دارید بیاید توی حوزه چهارتا بچه راه بیاندازید حوزه را به هم بزنند.

'به مصلحت اسلام و حوزه ها و جنابعالی است که دفتر شما رسماً اعلام کند چون ایشان کارشان زیاد است و وظیفه اداره کشور را به دوش دارند از جواب دادن مسائل شرعی معذورند و رسماً مراجعات علمی و دینی و حتا وجوه شرعیه جزئیه را کمافی السابق به حوزه ها ارجاع دهید!'

این تاریخ دوازده آبان است، وقتی که آقای اراکی را برده بودند در بیمارستان."

"مبتذل شدن مرجعیت"

آیت الله منتظری در همین سخنرانی که به سخنرانی سیزده رجب معروف شد با دفاع از مرجعیت مستقل و قدرت علمی لازم برای استنباط احکام دینی، عدم رعایت آن را مبتذل شدن مرجعیت توصیف می کند:

"خود آیت الله مؤمن به من گفت به یکی از این آقایان که می رود می نشیند آن جا مسائل را مطابق مثلاً نظر آقای خامنه ای جواب می دهد، گفتم ایشان که رساله ندارد، شما چه جوری فتاوا را بر طبق نظر ایشان جواب می دهید؟ گفت از روی تحریر امام جواب می دهیم! گفتم آخه مردم مسأله ایشان را می خواهند. گفت ایشان می گویند فتوای من فتوای امام است ما هم از روی تحریر امام جواب می دهیم. خوب این همه اش مبتذل کردن مرجعیت شیعه نیست؟"

این کار جامعه مدرسین، چهار بچه به تمام جاها راه می اندازند، چهارتا بچه، در شب فوت آقای اراکی، ما قم بودیم، راه انداختند تو خیابان، طرف جامعه مدرسین، چهارتا هم از تهران پا شدند آمدند، هفت هشت تا بیشتر نبودند، زورکی گفتند ایشان را هم جزو بکنید.

ایشان در حد مرجعیت نیست، حق هم ندارد فتوا بدهد، بی رودربایستی! بنابراین مرجعیت شیعه را مبتذل کردند، بچگانه کردند با چهارتا بچه اطلاعاتی که راه انداخته اند. اینها مصیبت هایی است که ما در این کشور می بینیم."

حصر آیت الله منتظری و پیامد آن برای ولایت فقیه

آیت الله منتظری به دلیل این صراحت لهجه در دفاع از دین و نهاد مرجعیت از زمان ایراد این سخنرانی در آبان ۱۳۷۶، تا بهمن ۱۳۸۲ در خانه خود زندانی یا چنانکه در ایران گفته می شود در حصر قرار داشت. اما حصر او و تحت فشار قرار داشتن شماری دیگر از مراجع، موجب شده که نظر این بلندپایه گان حوزه نسبت به حکومت دینی و ولایت فقیه تغییر یابد. محمد علی ایازی در اشاره به چنین شرایطی می گوید:

"حتی مراجعی که بسیار سنتی بودند، این ها کسانی بودند که اندیشه های موافق با ولایت فقیه را نداشتند ولی در آغاز انقلاب به شدت از یک نوع حکومت دینی ولایت فقیه با یک مبنای خاصی دفاع می کردند، ولی در دوره های جدید که آمدند و بحث ولایت فقیه را مطرح کردند، یکی از همین مراجع معروف و مشهور حوزه آمد و مطرح کرد که همه آن چیزهایی را که من در دوره اول گفتم، یعنی اوائل انقلاب،

من از همه آن نظریات برگشته ام. این نشان می دهد که نوعی پادزهر ایجاد شده. بسیاری از متفکرینی که در آغاز انقلاب به شدن از نظریه ولایت فقیه دفاع می کردند در همین قضایای اخیر، مسأله ولایت فقیه را به آن شکل گذشته اش مطرح نمی کنند."

مراجع دولتی و مراجع معترض

فشار سیاسی حاکمیت دینی برای محدودساختن حیطه عمل مراجع یا وابسته کردن آنها به حاکمیت، موجب شده است که امروزه مراجع به دولتی و معترض تقسیم شوند. احمد سلامتیان، تحلیل گر مسائل ایران:

"مراجعی هستند که معمولاً به عنوان مراجع رسمی در مراسم مختلف از نقطه نظر گرفتن وجوه، اعلام این که اول ماه کی است، مورد اقبال رادیو و تلویزیون و صدا و سیما جمهوری اسلامی هستند. در مقابل، ما مراجع دیگری داریم مثل آیت الله منتظری که حتی می شود گفت از نقطه نظر کمی، پرمقصدترین مراجع هم هست، روزه روز نقدش نسبت به دستگاه حکومتی بیشتر و بیشتر خواهد شد."

مراجع ریاست حوزه را هم از دست داده اند

در واقع مراجع تقلید نه تنها امروزه از دخالت در سیاست بازداشته می شوند و حق چون و چرا در کار حاکمیت را از دست داده اند، بلکه در سال های اخیر حتی از ریاست حوزه علمیه هم که پیش از این به صورت طبیعی به عهده داشتند برکنار مانده اند. محمد مهدی خلجی:

"هم یکی از کارکردهای مهم مرجع که ریاست بر حوزه بود، از بین رفت و هم حوزه ها از نظر سازمانی تحول عمیقی پیدا کردند. رئیس حوزه که قبل از انقلاب یا مرجع علی الاطلاق بود یا مراجع بزرگ، بعد از انقلاب این ریاست به شورای مدیریت حوزه واگذار شد که متشکل از اشخاصی بود که هیچ کدام مرجع نبودند و اینها رئیسی را تعیین می کردند که او هم مرجع و حتی مجتهد نبود و مورد قبول مراجع و زیر نظر آنها هم نبودند و اساساً قدرت خود را از جای دیگری می گرفتند."

تغییر منابع وجوهات

از سوی دیگر این تغییر و تحولات که با دخالت سیاسی در حوزه پیش آمده است و برخی تحولات دیگر در صحنه اجتماعی که بخشی از آن هم ناشی از عملکرد حکومت دینی بوده موجب شده است که تغییر مهمی نیز در رابطه مراجع با وجوهات شرعیه پیش آید.

در سنت، مراجع به عنوان رؤسای حوزه های علمیه، در اداره حوزه و زندگی طلاب، متکی به وجوهاتی بوده اند که عمدتاً از طریق خمس و سهم امام به آنها تقدیم می شده است. اما اکنون منابع وجوهات که عمدتاً از بازار تأمین می شد، دستخوش تغییرات بزرگی شده است که خود ناشی از تغییر موقعیت بازار و بازاریان در جامعه کنونی ایران و نسبت آنها با حوزه های علمیه است. احمد سلامتیان:

"از یک طرف وزنه اجتماعی و کمی و اهمیت اقتصادی پرداخت کننده گان سنتی وجوه شرعیه کم شده، از طرف دیگر در خود روابط سنتی قدیمی بازار خود پرداخت وجوه شرعیه یک نقش اجتماعی مهم داشته که به موقعیت های اجتماعی تجار بزرگ و دارندگان ثروت های کلان در بازار مشروعیت می بخشیده که این نقش اجتماعی هم امروزه تا اندازه زیادی تقلیل پیدا کرده."

"در روابط اقتصادی اجتماعی محافل تجارتهی امروز دیگر ارتباط با نواب خاص مراجع برای پرداخت وجوه شرعیه یا داشتن گواهی یا شهرت در این باره دلیل و نشانه ای بر موقعیت اجتماعی او نیست؛ حال این که در سه دهه قبل، یکی از عمده ترین قرائن مشروعیت بخشیدن به انباشت هایی که در بازار انجام می شد همین ارتباط با شبکه های وصول وجوه بود."

وابستگی به کمک های دولت

این کاهش وجوهات شرعیه را اکنون دولت و نهادهای وابسته به حکومت دینی جبران می کنند و حوزه روز به روز به کمک های مالی مستقیم و غیرمستقیم دولتی وابسته تر می شود، امری که هم تغییر ماهیت منابع مالی حوزه را نشان می دهد و هم استقلال و آینده مالی آن را به خطر می اندازد. صالح عبداللهی:

"این که وضعیت جذب درآمدهای شرعی و توزیع آن چگونه است، بحث پیچیده ای است. شاید بتوان گفت آن منابع درآمد پیشین به گونه ای تغییر ماهیت داده و بدنه و لایه های اجتماعی و سنتی تر، دیگر کمتر منبع درآمد هستند، در عین آن که اقشاری از آنها از اقصا نقاط کشور از روستاها هنوز بر باورها و اعتقادات خود هستند و هنوز به عنوان یکی از تأمین کنندگان این منابع مالی در نظر گرفته می شوند." عنصر دوم، من فرمایش شما را می پذیرم، منابع جدیدی وارد حوزه شده. نظام سیاسی مستقیماً منابع اقتصادی را وارد حوزه می کند و به معنا سرمایه گذاری می کند. اما عنصر سوم این است که در واقع اقشار و لایه هایی هستند که امروز تأمین کننده منابع مرجعیت و حوزه هستند و در عین حال ممکن است اینها مانند اقشار سنتی با اعتقادات پیشین چنین کاری نکنند."

"ما مصوبه ای داریم در بحث مالیات که اگر تاجری مالیاتی را به حوزه بپردازد، می تواند برابر اسنادی که ارائه می کند از مالیات های دولتی معاف شود. شما اگر در اقتصاد ایران یک تاجر باشید، چه بسا ترجیح بدهید که وجوهات شرعی تان را بدهید و با مقدار کمتری که می دهید مدارک بیشتری را ارائه کنید، هم استخلاص مالیاتی پیدا کنید و هم کارکردهای دیگری در نظام سیاسی ما دارد. در هر جایی می توانید این را ارائه کنید و این دلیل بر تدین شما و ارادت شما خواهد بود و نیز این که در جاهای دیگری می توانید منافع دیگری را به دست بیاورید." اگر این نظام تغییر پیدا کند منابع دوم و سوم علی القاعده قطع خواهد شد و تنها آن لایه های سنتی باقی مانده منبع تأمین کننده خواهند بود و در نتیجه حوزه با یک بحران جدی تأمین کننده منبع مالی رو به رو خواهد شد."

طبقه مرفه جدید در حوزه

در غیاب نظم سنتی اداره حوزه که از ایمان دینی پرداخت کننده گان وجوه شرعیه تغذیه می کرد، اکنون گروهی از حوزویان، مدرسان و مجتهدان، خود به کمک دولت رأساً وارد امور اقتصادی شده اند و طبقه مرفه تازه ای را شکل داده اند. احمد سلامتیان:

"بخشی از وابستگان به حوزه ها، مستقیماً وارد یک سلسله فعالیت های اقتصادی شده اند که بخشی از آن در حول و حوش همان سازمان های سنتی اوقاف انجام می شود که الان گسترش بیشتری پیدا کرده، بخشی دیگر حول و حوش بنیادهایی که بعد از انقلاب رشد و گسترش پیدا کرده اند و بخشی دیگر نیز مستقیماً سر در خزانه دولت دارد و یا مستقیم پول گرفتن از دولت، یا قبول کردن آن چه در اصطلاح امروز ایران به آن می گویند رانت، یا دست اندازی به برخی انحصارهایی که دولت در اختیار آنها قرار داده."

"به همین علت امروزه بیشتر مواجه با دو جناح روحانی در ایران هستیم. یک بخش روحانی نزدیک به حکومت، که امکان دسترسی به آن امکانات را هم دارد و خودش به تدریج جزو طبقات عالی و مرفه جامعه قرار گرفته و یک بخش دیگر، روحانیانی که محروم و فقیرند و نه دسترسی به امکانات قدیمی سنتی کسب درآمد دارند و نه دسترسی به این امکانات حکومتی جدید."

آینده مرجعیت در ابهام

در چنین شرایطی پرسشی که رویاروی مراجع تقلید قرار دارد این است که آیا قادرند متناسب با تغییرات وضع جدید آینده نهاد مرجعیت را با یک ساماندهی تازه تضمین کنند؟ صالح عبداللهی مراجع مؤثر در حوزه را که آزادی عمل نسبی هم داشته باشند سنتی تر از آن می بیند که این تغییرات را مدیریت کنند:

"تصور بنده این است که هر نهاد سنتی به دلیل آن که متکی بر سنت است و از دل سنت بیرون می آید علی القاعده باید حاصل سنت باشد و نمی تواند سنت شکن شود و پایه های خود را ببرد. نهاد مرجعیت هم نهادی است که در واقع از دل سنت های حوزه بیرون آمده، بنابر این شما در دوره جدید هم که مورد بحث شماست و این همه تحولات و فشار جهانی شدن و نظام سیاسی جمهوری اسلامی بازم می بینید که مرجعیت همان سازوکارهای قدیم خودش را حفظ کرده، یعنی کارش جذب درآمدهای شرعی و توزیع آن، حفظ کارکردهای سنتی حوزه و عدم ارتباط مستقیم با قدرت سیاسی است و بقیه کارکردهایی که به لحاظ تاریخی داشته و به صورت مدرسی یا به صورت درون حوزه ای مستمراً بازتولید شده. همان سنت ها ادامه پیدا کرده."

"بنابراین نهاد مرجعیت تا کنون آن چه را نشان داده علی القاعده حافظ وضع موجود بوده و در واقع حافظ پایه های خودش بوده. البته بنده این نکته شما را از این جهت رد نمی کنم که اگر تحولاتی رخ دهد که مرجعیت ما متوجه شود بقای خودش در گرو این است که بتواند آینده خودش را در جامعه جدید به گونه ای تعریف کند و هویت خودش را تعریف کند، ممکن است تغییراتی در درون خودش ایجاد کند ولی من در حال حاضر چنین ظرفیت و چنین استعدادی را در درون این نهادها نمی بینم."

مرجعیت اقتدار گذشته را به دست نمی آورد

یک بحران دیگر مرجعیت کثرت بی سابقه مراجع فعلی است. در حالی که در سنت دینی تنها چند مجتهد بزرگ مرجع امور دینی و شئون شرعی در حوزه بوده اند اکنون برخی آمارها حکایت از انتشار دست کم پانصد توضیح المسائل در حوزه های علمیه دارد.

هم زمان، تغییرات اجتماعی و بحران هویت دینی نیز چنان که محمد مهدی خلجی اشاره می کند، کار را بر بازسازی نفوذ اجتماعی و دینی مراجع دشوار می سازد:

"وقتی یک مرجع یا چند مرجع معدود، نمی توانند اقتدار دینی یا اجتماعی کسب کنند، تعداد مراجع زیاد می شود. طبیعی است که مشکل در کسانی که می خواهد مرجع شوند نیست، بلکه زمینه ها و شرایط به گونه ای شده که کسب آن اقتدار را دشوار یا محال کرده است. زنجیره ای از رویدادها در ایران و جهان امروز اتفاق افتاده که مانع از تکوین یا تداوم نهاد مرجعیت است؛ شکسته شدن ساختار پدرسالاری، افزایش عظیم حضور و نقش اجتماعی زنان و جوانان، شدت گرفتن فردگرایی، بحران معرفت و ایمان دینی در جهان مدرن، تحول دیگر نهادهای سنتی و به ویژه نهادهای اقتصادی و بازار، آینده ی مرجعیت را در هاله ی ابهام فروبرده است."

منجی مرجعیت؟

به این ترتیب شاید تنها راه نجات مرجعیت، ظهور مجدد یک مرجع بزرگ است که مقبولیتی فراگیر داشته باشد. اما با توجه به همه آن چه گفتیم، این راه نجات نیز چندان روشن نیست. کلام آخر را از مهندس حسن شریعتمداری می شنویم که خود در بیت یک مرجع تربیت شده است:

"در جامعه ما همواره اشخاصی خواهند بود که از دین یک توقع ترک دنیا و عرفانی خواهند داشت، آنها دنبال مراجعی خواهند بود زاهدپیشه، دور از غوغای زندگی روزمره و بیشتر مشهور به تقوا به معنای سنتی آن. در مقابل کسانی در جامعه خواهند بود و مخاطبین شان طلابی خواهد بود که از آنها خواهند خواست رابطه دین را با زندگی دنیوی معاصر بیشتر توضیح دهد و روشن تر کند. و افرادی خواهند بود که هم چنان رادیکال خواهند ماند و دنبال مراجعی انقلابی خواهند بود."

”بنابراین فکر می‌کنم همه این اقسام در آینده‌ای از پیش دیدنی در مملکت ما وجود خواهند داشت، برای این که ما در یک دوره روشنگری هستیم، و طبیعت این دوره این است که انواع و اقسام فکرها بدون مزیت نسبی بر همدیگر در کنار هم وجود داشته باشند. به هیچ وجه در چنین جامعه‌ای، من انتظار ظهور یک مرجع بزرگ و مقتدری را که همه شیعیان را از هر طرز فکری بتواند به خود جذب کند، ندارم.”

گفتار نهم، گفتار پایانی: بحران هویت روحانیان جدید

همه تحولاتی که پس از انقلاب در حوزه علمیه اتفاق افتاد، کار نسلی تازه بود و به نوبه خود نسلی تازه را پدید آورد.



فیلم "زیر نور ماه" که به طرح بحران هویت روحانیان جوان می پردازد، داستان طلبه ای است که در ملبس شدن به لباس روحانیت مرد است

پیشگامان این نسل در همان سال های نخست انقلاب گروه گروه وارد حوزه شدند. اما آنها گرچه در آرمان واحدی مشترک بودند، نه حوزه را می شناختند و نه آن تحولاتی را که در حوزه دنبال می کردند به آسانی دستیاب بود.

نسل نو با آرزوهای بزرگ

در واقع، دور از حقیقت نیست اگر بگوییم آنها دچار توهمی بودند که تجربه زیستن در حوزه آن توهم را زدود. محمد اسفندیاری، عضو تحریریه مجله آینه پژوهش چاپ قم، از انتظارات آن نسل می گوید و چرایی ناکام ماندن آن:

"عده ای این تصور را داشتند که مطهری، شهید بهشتی و طالقانی و امام خمینی و ... محصول فکری حوزه های علمیه اند و لاغیر. یعنی عده ای با این انتظار به حوزه های علمیه آمدند که اگر از این در بیایند از آن در مطهری، شهید بهشتی و طالقانی و امام خمینی خارج می شوند؛ حال آن که اینها صد در صد محصول حوزه های علمیه نیستند، هم محصول پشتکار و کوشش شخصی و جنبی خودشان هستند و هم حاصل تأثیری که از خارج از حوزه های علمیه پذیرفتند، یعنی از هنگامی که دو- فرهنگ شدند."

"اگر استاد مطهری تا آخر عمر در حوزه های علمیه می ماند، معلوم نبود که آثارش همین آثاری بود که اینک در دست ماست و یا اگر مرحوم طالقانی در حوزه ها می ماند، معلوم نبود پرتوی از قرآنی که می نوشت چنان بود که اینک نوشته است و حتا برای مارکسیست های مبارز که در پی عدالت هستند، جایی هم در آخرت قائل باشد. لذا به گمانم برخی با این انتظار آمدند و چون این انتظارشان برآورده نشد از حوزه های علمیه رجعت کردند یا افکارشان را به تدریج به دست فراموشی سپردند یا افکارشان یا انتظارشان از حوزه را تصحیح کردند."

روحانی انقلابی روحانی غیر حوزوی بود

به عبارتی دیگر اندیشه سیاسی و اصلاحی آیت الله خمینی به ویژه تا زمان اوج گیری انقلاب در حوزه ها منزوی بود و با فضای عمومی حوزه بیگانه تلقی می شد چنان که روحانیون نزدیک به آیت الله خمینی هم که الگوی نسل جدید طلاب بودند نمونه و نماینده تفکر حوزه نبودند. رحیم رئوفت، مدرس حوزه و عضو تحریریه مجله نقد و نظر می گوید:

"درست است که بسیاری از یاران امام را در زمان مبارزات ضد استبدادی، چهره های روحانی تشکیل می دادند، اما باید توجه داشت که این روحانیون ارتباطات و اشتغالات حوزوی یا نداشتند یا بسیار اندک داشتند. مثلاً اگر آقای مطهری را در نظر بگیرید، ایشان در عین روحانی بودن وجهه ای کاملاً دانشگاهی و آکادمیک داشت. یا چهره های شاخص دیگری که در زمان مبارزات بودند، حداکثر اشتغالشان به شئون حوزوی، امامت جماعت یک مسجد بود و یا وعظ و خطابه ای که آن جا انجام می دادند. کمتر به تدریس و تدریس و و مباحثه و شئون حوزوی اشتغال داشتند."

بنابراین، او نتیجه می گیرد که :

"این نسل جدیدی که شما به آن اشاره می کنید، در واقع کمترین سنخیت را با آن بافت موجود حوزه ها در آن زمان داشت و اصلاً با یک انگیزه ها و بینش های جدید وارد حوزه شد و اگر بخواهیم به خاستگاه این نسل اشاره کنیم می شود گفت که اینها جوانانی بودند که بیشتر تحصیلات جدید داشتند، از طبقات متوسط شهری بودند، دنبال عدالت اجتماعی بودند، با مسائل جامعه مدرن آشنایی داشتند و شیوه ورود و تحلیل شان از مسائل اصولاً با نوع نگاه سنتی حوزه متفاوت بود."

روحانیت مدرن، روحانیت طبقه متوسط

این خاستگاه جدید اجتماعی برای طلاب در سال های اول انقلاب به تدریج به پرورش نسلی از روحانیون انجامید، که باید آنها را روحانیت طبقه متوسط ایران نامید، در حالی که در سنت، روحانیت به طبقات روستایی جامعه وابسته بود. محمد اسفندیاری معتقد است پیشگامان این روحانیت جدید پیش از انقلاب ظهور کرده بودند:

"ما پیش از انقلاب و حتی از دوره مشروطه روحانیونی داشتیم که بیان کننده اهداف و آرمان های طبقه متوسط بودند، از جمله به سید جمال الدین اسدآبادی و آیت الله طالقانی و سید احمد طیبی شبستری می شود اشاره کرد. اما مفاهیمی مانند آزادی، حقوق بشر، حقوق زنان اگرچه مورد عنایت طبقه متوسط است یا طبقه متوسط بیشتر از آن سخن می گویند، در درجه اول از خواسته ها و اهداف توده مردم است. لذا طبقه متوسط را هم می شود به اعتباری سخنگوی فرودستان جامعه را دانست، یعنی کسانی که این اهداف و آرمان ها را دارند اما نمی توانند به صورت تئوریزه شده بیان کنند."

این نظر با توجه به تغییر ترکیب جمعیتی ایران در سال های اخیر و شهرنشین شدن بیشتر جمعیت می تواند کاملاً پذیرفتنی باشد. اما همان قدر که این تحول اجتماعی افت و خیز بسیاری را برای طبقه متوسط ایجاد کرده نسل جدید حوزه هم از آن بی تأثیر نمانده است.

حوزه و روستاگرایی دوباره

نسل جدید در آغاز هم از انرژی اجتماعی و هم از انگیزه انقلابی برخوردار بود اما همراه با تحولات سیاسی در دهه دوم انقلاب حتی خاستگاه اجتماعی طلاب بار دیگر نیز تغییر یافت. صالح عبداللهی از فضایی حوزه قم:

"در دهه اول نظام سیاسی ما به رغم نیازمندی آن به گره خوردن با حوزه، و در واقع مرجعیت و لایه های مختلف حوزه به دلیل سعه صدر شخص امام خمینی و منش خاص ایشان، چون ایشان اولاً و بالذات یک مرجع بود و نمی توانست پایگاه مرجعیت مورد تهدید قرار بدهد، حوزه استقلال بیشتری نسبت به نظام سیاسی داشت و ورودی هایشان کسانی بودند که با موج انقلاب وارد حوزه شده بودند و مطالبات بیشتری از بخش های سنتی حوزه داشتند و در نتیجه با چند سال فاصله می بینیم ریخت و پاش بیشتر است، بازگشت از حوزه زیاد است، و سرخوردگی هم زیاد است."

"اما در دهه دوم به دلیل آن که نظام سیاسی، تزلزل بیشتری در خودش نسبت به حوزه احساس می کرد و در رأس نظام سیاسی آیت الله خامنه ای هم اولاً و بالذات خودشان مرجع نبودند که نهاد مرجعیت را مستقلاً برایش اهمیت جدی قائل باشند، لذا تهاجمات بیشتری از ناحیه نظام سیاسی به حوزه شکل گرفت، برای این که آن را همراستای نظام سیاسی قرار بدهد و ورودی های حوزه کسانی نبودند که نسل اول انقلاب باشند و با موج تکان دهنده انقلاب و با انگیزه ها و مطالبات بالا وارد حوزه شده باشند و حوزه آرام آرام برمی گشت به سنت های قبل از انقلاب خودش، یعنی افرادی از اقاص نقاط روستاها، شهرهای دورافتاده با تحصیلات پایین تر و با انگیزه های غیرتغییرطلبانه بیشتر."

"و آنهایی که می آمدند بیشتر جذب بدنه سنتی می شدند و کمتر به بیرون ریخته می شدند، منتها هر چه به سال های آخر دهه دوم نزدیک تر می شویم آمار آمدن به حوزه کمتر می شود و دیگر نمی توانیم از حجم انبوهی که در دهه اول به حوزه آمدند سراغی بگیریم. لذا متقابلاً بازگشت نسل های پیشین حوزه را هنوز مشاهده می کنیم. کسانی از نسل اول که بعد از ده پانزده بیست سال درس به نتیجه می رسند که باید مجدداً به بدنه اجتماعی برگردند و از حوزه فاصله بگیرند."

فرار مغزها از حوزه

این فاصله گرفتن در واقع ناشی از فاصله ای ذهنی و علمی هم هست، چنان که حتی طلابی که از نظر سیاسی به حاکمیت نزدیک تر هم وقتی میان دانش های آموخته خود و واقعیت های حوزه فاصله می بینند، به حوزه باز نمی گردند. محمود عبادیان، مدرس فلسفه در دانشگاه مفید قم:

"تعدادی از دانشجویان آیت الله مصباح به کانادا و آمریکا رفتند و چندتا از آنها نیز گویا آن جا مانده اند، یعنی اقامت دائم گرفته اند. اینها به کانادا و آمریکا فرستاده می شوند و دوره هایی را به صورت تکمیلی می بینند و معمولاً بازمی گردند و بعضی ها هم باز نمی گردند."

خروج روحانیون از گروه های مرجع اجتماعی

در واقع ساختارهای سنتی حوزه، محکم تر از آن بود که با ورود جوانان پرشور انقلابی تغییر کند. از سوی دیگر به دلیل تغییر نگاه جامعه به روحانیون در سال های اخیر، نسل جدید حوزه حتی در بیرون حوزه نیز جایی برای خود نمی بیند. رحیم رؤف:

"این نسل دیگر نه در حوزه این جایگاه را دارد که بتواند با راحتی خیال حرف خودش را بزند و اگر برداشت نوی از اسلام دارد آن را مطرح کند، زیرا نهادهای موجود حوزه به شدت در مقابل او موضع گیری خواهند کرد؛ و نه دیگر پایگاه آن چنانی در جامعه دارد که به اتکای پشتیبانی جامعه بتواند حرفش را پیش ببرد، چون گروه های مرجع جدیدی برای جامعه پیدا شدند که جامعه حرف آنها را بهتر می پذیرد."

"مثلاً چندی پیش یک جنجالی در جریان یک مسابقه فوتبال پیش آمد و یک بد اخلاقی هایی بروز کرد که بعد برنامه های ورزشی صدا و سیما می خواستند ورزشکاران و طرفدارانشان را هدایت و توجیه و نصیحت اخلاقی بکنند. آن جا از چه کسی استفاده کردند؟ از یک هنرپیشه که حدود چهل و پنج دقیقه در مورد رعایت اخلاق در ورزش صحبت می کرد و به نظر من خیلی هم خوب صحبت می کرد. اما نکته این جاست که در یک بحث اخلاقی، چطور از یک هنرپیشه استفاده می شود؟ این دقیقاً نشان می دهد که چطور گروه های مرجع جدید جای خودشان را در جامعه باز کردند و به جای یک استاد اخلاق روحانی یک هنرپیشه می آید و درس اخلاق می دهد و شاید خیلی هم مؤثرتر واقع می شود."

بحران هویت در نسل جدید حوزه

نسل جدیدتر حوزه به دلیل همین تزلزل موقعیت اجتماعی روحانیون، دچار بحران هویت است، بحرانی که امروز آن قدر آشکار است که حتی سینما به آن توجه نشان داده است. فیلم "زیر نور ماه" که جسورانه به طرح این بحران می پردازد، داستان طلبه ای است که در مجلس شدن به لباس روحانیت مردد است:

- آسد حسن دیگه بهانه ای نداری که! قبوله؟

- چی حاج آقا؟

- عمامه دیگه! خودت مجلس بشی!

سکوت

- سکوت علامت رضاست. قبلت؟

- قبلاً که عرض کردم حاج آقا خدمتون، باید فکر کنم.

- راجع به چی فکر کنی؟ راجع به این که عمامه سرت بذاری؟ طلبه ای شما این جا! پدرت آن مرد بزرگوار، با ایمان، مؤمن، تلفن کرده به من همه امیال و آرزویش این است که شما را ملبس ببیند. این فکر کردن داره؟ دیگه بهانه نیار!

در "زیر نور ماه" روحانیونی را می بینیم که حتی لباس روحانیت را کنار گذاشته اند، یا خیاطی شکوه می کند از این که او تنها خیاطی است که در محل خود به دوختن لباس روحانیون می پردازد و حال آن که شمار همکاران او زیاد بود.

رضا میرکریمی سازنده "زیر نور ماه" در مقابل این سؤال که آیا نوعی ناامیدی از نقش روحانیت در جامعه ایران می بیند، پاسخ می دهد:

"ممکن است واقعاً این طور باشد. چون به هر حال روحانیت یک قشر مهمی در تاریخ معاصر جامعه ما بوده و همیشه حضور داشته است. از وقتی که روحانیت با حاکمیت درگیر شد یک مشکلاتی برایش پیش آمده. خیلی ها از این امتحان سرافراز بیرون نیامدند و بعضی ها آفت هایی را متوجه این قشر کرده اند که اگر این نقد صورت نگیرد، همه روحانیت زیر سوال می رود."

و مدیر مدرسه علمیه که نمی داند چرا طلبه جوانش به شیوه سنت شده حوزه تن نمی دهد، در این سرگردانی می کوشد برای خود پاسخی بیابد:

"یا من اسمم دوا و ذکره شفا... چرا این طور هستی سید؟ بابا طلبگی آدابی داره، اصولی داره، هیچ کدامش را رعایت نمی کنی. ما خودمان موقعی که ملبس شدیم، خدا مشاهده، بچه مون را بغلمون نمی گرفتیم. شئونات را حفظ می کردیم. الان آقایون طلبه ها ردیف می ایستند سر خیابان نوبابه می خورند. موهاشون رو بلند می کنند، تا حرف می زنیم حدیث می آورند که کذا و کذا، رسول الله موهایش را بلند می کرد. خوب او رسول الله بود، طلبه که نبود. برادر من! تقصیر تو نیست، تو گناهی نداری، زمانه عوض شده. نمی دونم بنابود این طوری بشه، کجا پامون را اشتباه گذاشتیم نمی دونم. کیفر کدوم گناهمونه، الله اعلم."

کیفر گناه یا مقاومت در برابر تغییر؟

اما این، نه کیفر گناه که نتیجه مقاومت در برابر تغییراتی است که دیر یا زود خود را تحمیل خواهد کرد. صالح عبداللهی در تحلیلی از بحران هویت طلاب جوان می گوید:

"به همان دلیل که بدنه و ساخت و اسکلت اصلی حوزه در برابر تغییر مقاومت نشان می دهد و غلبه سنت بر همه اجزا و عناصر اصلی حوزه مستولی می بینید، بنابراین طلبه های نسل جدید در مواجهه با چنین وضعیتی علی الاصول دچار بحران می شوند و این بحران آنها را به گروه های مختلفی تجزیه می کند. بخشی از آنها این بحران را به این صورت حل می کنند که آرام آرام در بدنه سنتی حل و جذب می شوند و به یک روحانی مانند روحانیان پیشین حوزه و نسل قدیمی حوزه تبدیل می شوند. برخی دیگر هستند که بعد از مدتی کشمکش با خود ناچار تن به خروج از حوزه می دهند و در دانشگاه و جامعه و اداره می آیند و در لایه های مختلف اجتماعی جایگاه جدیدی برای خودشان تعریف می کنند."

"برخی دیگر هم هستند که در واقع، با این بحران، هویت خود را تعریف می کنند و همواره در تعارض با این که چه باید بکنند و چگونه میان آن سنت و نیازهای دنیای جدید جمع کنند، سرگردان می مانند. وقتی می بینید طلبه ای گاهی لباس می پوشد و گاهی درمی آورد، در شهری می پوشد و در شهری دیگر درمی آورد و می بینید کارکردهای مختلفی از او سر می زند، این حاصل بحران هویتی است که در این

طلبه ما وجود دارد و به لحاظ صنفی خودش را متعلق به صنف مشخص و ویژه با کارکردهای معین نمی بیند، بلکه به صورت سردرگم و سیال و شناور در میان گروه های مختلف اجتماعی در طول زمان تعریف می کند.

برزخی بی نظیر برای تولد الاهیات مدرن

اما اگر همه این سردرگمی ها نسل جدید روحانیون را به مردم نزدیک کرده باشد، و فاصله های سنتی را میان آنان و طبقات شهری بزداید دستاورد اجتماعی کمی نخواهد بود و در عین حال در حوزه اندیشه دینی هم نسل جدید چنان که تا امروز نشان داده است، بیشترین آمادگی را برای تحول در الاهیات شیعی و نوکردن آن دارد. سخن آخر این برنامه را که پایان سخن ما درباره حوزه علمیه است، از محمد مهدی خلجی که خود از نسل جدید حوزه برخاسته، می شنویم:

"به رغم آن که این نسل در چنبره بحران هویت و بحران عقلانیت دست و پا می زند، اگر امیدی به ظهور الاهیات مدرن شیعی وجود داشته باشد، تنها این نسل هست که می تواند این امید را متحقق کند. نسل قدیم با معنا و سرشت جهان قدیم بیگانه است و روشنفکران هم بیشتر دغدغه مدرنیته را دارند تا دغدغه اندیشه دینی را و بیشتر دغدغه اجتماعی و سیاسی دارند تا دغدغه ایمان دینی را. بنابراین نسل جدید است که در برزخ بی نظیری که ایستاده با احاطه به سنت قدیم و آشنایی با اندیشه جدید می تواند مبانی ای را برای الاهیات مدرن شیعی تأسیس کند و تفسیر درون دینی تازه ای از متون دینی متناسب با وضعیت دنیای مدرن ارائه بدهد."

"تفاوت اینها با نسل قدیم این است که جهان مدرن را مجموعه ای از شر و شبهه نمی بینند و به آن اصالت می دهند و از طرف دیگر به سنت هم تعلق خاطر دارند و چون آن را می شناسند، نمی توانند به آسانی از آن دل بکنند و به آن پشت بکنند و لذا ناگزیر هستند از موضع تجدد، سنت را نقد کنند."